





زارا بزرگوار

۹۸۵

بازدید شد
۱۳۸۱

کتابخانه

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
مؤسسه ۱۳۰۲

اسم کتاب: زارا بزرگوار

مؤلف: محرمه بن عیسیٰ شریف

موضوع تألیف: در حفظ اعمه بزرگوار

بفهرست نامه خواص و ترقی فاروق و غیره

شماره دفتر: ۵۴۱۶

۵۰۷



زارادیسفون در مسم

۵۸

بازدید شد
۱۳۸۱

کتابخانه

۱۲۳

کتابخانه مجلس شورای ملی
مؤسسه ۱۳۰۲

اسم کتاب زارادیسفون
مؤلف حکیم ابن سینا
موضوع تألیف در حفظ الصحة
بفهمی سید خواهرزاده قی فاروق و غیره

شماره دفتر ۵۴۱۶
۸۰۷



پوشیده اگر آنها را از ناسا کاری روزگار و برهم خوردن کار و بار و اندرین
 رساله مشتمل است بر دو مطلب **مطلب اول** و تدبیر سازین و قوانین خطا هست
 اینان و تدبیر اسوری که ساز را غالب اتفاق می افتد **مطلب دوم** در معالجه
 صنفی چند از بعضی از امراض که بدون حاجت بطیب و آن معالجه نمود
 و تدبیر سازین و قوانین خطا هست اینان و تدبیر اسوری که
 ساز را غالب اتفاق می افتد **مطلب دوم** ساز باید قبل از حرکت اگر در بدن غلبه خون
 باشد خنده کند و اگر اخلاط و دیگر غالب باشد سهل نیست مد و بدن را از خطا
 فاسد و پاک کند بگویند اگر سبب باشد که حرکت سفر حرکتی که ان خطا فاسد نماید و در
 طی مسافت مرضی حادث شود که قیاس بر جوع بطبیعی باشد و بدست نیاید و لکن از
 حرکت باید که بگویند طلب به نرا از خطا فاسد تنقیه نماید و دیگر باید که قبل از حرکت
 عادت و بهر با عذیه که در سفر از برای او میسر شود و همچنین قبل از حرکت تدبیر
 سفر از چنان جهت حرکت و اگر سفر در آلتان است بکرا و اگر در دست است
 بر سر خود را عادت و هر تا آنکه هیچیک از آنها دقت بر او وارد شود و آنگاه بهر
 غذا در سفر باید که غذای مناسب از غذا بهر عادت و در سفر باشد

این مطلب
 در تدبیر
 است

تدبیر غذا در سفر

و چیزی چند که غذاییش غالب باشد از عالم گوشت و تخم مرغ چرا که قلیل
 سفر و قوت را ضعیف میکند لهذا باید که بدل یا قلیل حب الوداع میرسد و باشد
تدبیر است میانه باید که آب در سفر را با خود داشته باشد آب منزل
 دیگر نمزدج نموده بوسه که دفع ضرر اخلاط آنها باین گویند و همچنین نمزدج نمودن
 آب با قلیا سرکه دفع ضرر است و همچنین اگر سفر در خاک خالص و
 از بلد خود با خود داشته باشد که در سفر را با آب آن منزل برهم زنند
 و بعد از آنکه نشین شود بیست مد دفع مضار آن آب میشود و همچنین خوردن
 پیاز و سیر و سرکه و گاوهر که باشد دفع مضار آبهای گوارا و خلط میکند
 و دفع ضرر آب سوزن را بطلای سرکه می شود و تغییر طعم و دفع ضررش بر دو کسین
 و دفع ضرر در دفع طعم آب نجس با قدری شکر و اگر آب غلیظ باید بود باشد
 سفر آن بکشت بندن و نجس با کوی دیگر که چنانچه کور شده شود و **آنگاه تدبیر**
و دفع ضرر عطش به آنکه هرگاه در طریق خوف آب باشد باید که غذای
 که احداث نشکند که خوردن از عالم خربزهای نوزادند و نوزن بکه بر غذای که بخورد
 کمتر از آنست که خورد و در آنکه آب که مخلوط سرکه بدل آب خالص است

شد پس بر کاداب که باشد قلی از انرا با سر که مخلوط نموده بنوشند که کاهت
 مسامید و باید در جانی که خوف یا با باشد از هر چه باعث حشمت می شود احتراز نماید
 از حال حرکت سرعت و سخن بسیار گفتن خصوصا با از غلبه و غذای حار و زدن
 آنرا بچرخ ریف کشا میکند و غرض ترش است و نیز غم خورده که در دوق جنبه می باشد
 و شش غم خورده با آمد که سرکه و در دمان داشتن الکی بجای را تا یا تر خند یا در دمان
 یا فراتر و طاری کشا است و بچین در دمان داشتن طوری صدف یا تر خند
 و آب را بر هم کشیدن که بوی خارج و داخل دمان شود و نیز دافع کشا است و در
 بعد از کشا مغز بهین که مساز باب میرسد و فقهه بقیه در سیراب شدن نباشد
 بلکه اول مضمضه کند و دستها و پاها را در آب که دارد و صورت را بشوید و بعد از
 آن کم کم بایستد تا آنکه حشمت تدریج بطرف شود و اگر دقه بعد از
 حشمت مغز آب بسیار بایستد خوف بکاهت است **اما نکته بر کاداب**
سفر البته باید که مسافر در کراتام به نرا خصوصا سرا از ان باب
 بچوشت نهد و در بری مسه حرکت نکند و اگر لابد باشد غذای کمی بر روی بجز دو البته
 نداشتن باشد خصوصا اگر مسافر در نین لافرا یا نراش حار باشد و در آب سرد و به نرا

بنویس و از میوه یا ترش یا کچر بنوشد و اگر یافت شود بر سینه را برفتن بخم کند
 و یا روغن بنفشه با دام چرب کند و قبل از حرکت از منزل اگر قدری نبات یا قند
 یا آب سرد بایستد مناسب است یا نیزه قوطی با آب سرد یا نیزه چسب
 هر یک باشد و بعد از نزول و منزل از بوسای یا روده و غذای ترش
 یا دوق یا کچر یا قند و میل نماید و در منزل باید که هر چه ترش باشد و در
 دروی خمیده بسکن بطریقه که با و مثال میزید باشد و خنده از هم دور باشد و
 دو آب و مرکب حب المقدور در ان حلال باشد و اگر در باط فرود آید
 در یورتا باشد که با و خال میزید باشد **اما نکته بر احتراز از سوسوم**
 است که در محلی که احتمال در زمین سوسوم باشد و آن دینی را به تساهل که
 و سرکه الوده باشد بپزد از انجا بکند زنده حب المقدور استنشاق بکند و هر
 ساعت مضمضه با آب سرد کند و اگر آب سرد نباشد که نبات منده و سر سینه را
 روغن تخم کدو بنفشه با دام چرب نمایند و بر کسکه را بپوشند و قدری بایستد
 و اگر قدری روغن تخم کدو را بکوبند البته دفعه صفر سوم می شود و طریق کوشش
 تخم کدو و بنفشه با دام در صدراع نه که خواهد شد و اگر دوق سرد بایستد

و اگر قدری نیاز را در دفع بخشاند و قبل از حرکت بیست مندا البه دفع ضرر
سوم می شود و اگر در طی مسافت برای کمی را قبل از در و استیلا کند و طاعتش
بترکی و سنت حرارت و به دینی سواست و سایر علل تا که مسافری و دوری
سعی بجز به معلوم نموده اند باید که اگر از برابر باشد راه را برگردانند و در این
چندند و سیر را که پدید آید که درین جایی به اند و اگر آب نزدیک باشد
خود را به آب بنهند یا اگر به دوری زمین برود بجا بنهند تا اگر آن بجا نگیرد
و اگر به دوری که دور بدین برسد و حال تغییر خود و کرب و اضطراب قلب و غش حواس
نموده اگر تریاق خارق حاضر باشد بقدری تمثال یا قدری جد و ایضا
مندانند و قدری سیر و سر که ایضا و کجور و کافور و صندل بپایند و به
سینه و جوی کماله و دود سردی است و باب سرد فرو رود و دروغ نهد
به جوی بچکانند و با را و دستها را با آب سرد که اند و در مکان خلک مقام کند
و غذا نای خلک و پیوه های رطب و غذا نای ترش بخورد و تا کمال بیاید
آنها بر سر حواد برف در سفر باید که قبل از حرکت از منزل غذای جای
بقدر استیسا بخورد و بعد از آنکه حرارت غذا در بدن منتشر شد حرکت کند و جوی

و اما البه دارد و اگر در مسافت سرانجامت کند قدری از آن فرو برد و اگر قدری حرکت
غذا را که در دیر و باز سیر و درین است باشد بخورد و دفع ضرر می شود و اگر قدری از
حرکت قدری در آخرت کرده باشد تا غلبه بیست مندا البه دفع ضرر می شود و اما بعد
فرو آمدن بمنزل باید که دفعه نزدیک تن نزد کمال هر آنگاه در و بر یا خیمه که فرو برد
گرم کند و بعد از سکون شدت سر از یک گوشه و در این است و دست و پا را با آب
گرم کند و در درجه چهارم که آب که تا کمال آید و در دیر سرد باید که نزل
مکنه ها که در باطنا و خطنها و اگر در غیر باشد بخوب و در شرق و چهار نزدیک بهم
مرا بکب و چهار پایان نزدیک بجا باشند **آنها بر سر حواد برف** در سفر باید که نزل
که با چوب سیاهی با خود داشته باشد که نظر با و میگردانند و اگر غلبه کاذوم آب
سیاه می افتد و دفع ویدن و در این است با خود داشته باشد و در مسافت و در
بر و بکنه البه چشم را به هیچ ضرر نمی رسد و سرنگان یک کینه نیران ضرر است
تا به هر دوچ و خوشتر که بجا رسد چشم بهر سه باید که گاه کند و بجا نیست و در
چشم را بخار و ان در اند که با صلاح حرارت و سر چشم را گرم بپوشند و جب المقدور در مسافت
حرکت کند چشم بکمال آید و اگر در چشم بهر سه و در چشم که در نور خورشید باشد

باشد و اگر نباشد روغن با دام یا روغن گند و مغال مرهم نموده استعمال
 کند و جدا کند محلی را که سر برده و هر سال در سردی هوا درم میکند و بوج هم
 مغز سر کلان زنی را بر آن حضور برده و مکرر نگاهداری و در گرمی و وج خود را بر سر
 روغن میزند و دیگر روغن که **تبریز روغن** یا دیگر که سفر دریا قند از سر است که گیتی
 چینه روغن که میزدند و در روز اول بعد از بخت گیتی در میان گند و تب به
 یاسب یا انار یا ریاس با خود داشته باشد که در وقت بخوردن آنها دانه ها سر خوش
 منتر اش ساق و نازد آن میگردانند و اگر معده ای چون تا شود منع شده که نازد
 که معده را از اصل طاری پاک شود و بعد از آن از روغن و استسهای مذکور میل نماید و طریقت
 ساقش این روغن در حیض مذکور شود **اما تبریز روغن تولدش از بدن** و جگر را که
 جگر که در زیر جگرها پخته میشود اگر آن پخته شود منع تولدش میکند و اگر با آب
 این روغن بکشد و بر سیمان مالند و در کردن او نیز به پیش را میگذارد و دیگر متولد نمیشود
 و اگر جگرها را در دگدش و ترس دارند و پخته نماید که بزرگ خرد شود و اگر کبد به بایستی
 مشر روغن با دام مخلوط نمایند و بر بدن مالند مانع تولدش شود و مالیدن آب نمک
 در حمام بدن مانع تولدش بزرگ است **اما تبریز کثرت از با و اقب سیه نمیشود**

این روغن در سردی و در گرمی
 استعمال کند و جدا کند محلی را که سر برده
 مغز سر کلان زنی را بر آن حضور برده
 روغن میزند و دیگر روغن که تبریز روغن
 چینه روغن که میزدند و در روز اول
 یاسب یا انار یا ریاس با خود داشته باشد
 منتر اش ساق و نازد آن میگردانند
 که معده را از اصل طاری پاک شود
 ساقش این روغن در حیض مذکور شود
 جگر که در زیر جگرها پخته میشود
 این روغن بکشد و بر سیمان مالند
 و اگر جگرها را در دگدش و ترس دارند
 مشر روغن با دام مخلوط نمایند
 در حمام بدن مانع تولدش بزرگ است

است که درین حرکت کثیر او نشسته و منع جگر و کباب بهداند و کباب بهیچ
 ریز قطونا مجبور یا بعضی از آنها را با سفید تخم مرغ بصورت مالند و بعد از
 خوردن آن بمنزل میزنند اما تبریز روغن آن بر کاه حدوث شده باشد که
 که چند مرغ را با سر کاه از زرد بار و کاه صبرت مالند و باب کرم بنویسد **اما تبریز**
روغن شش **ن جگر** از سر و با آن از سر است که میگذارد و از سرش شده و
 شده و علامتش حوالت و غرض و غرض و آن حضرات اولاً باید که کتاب است
 بسیار سردی کباب سرد کرده تر کنند و بخور کمره که از نذات که سرش و حوالت و
 نشیند پس حرارت را با کباب کر نباشد باب بسیار بداند و با نفاخت
 که از نوزده و بخشش با نوزده که از نوزده رسا اول گویند باید که آنها با خاکی
 بنز کنند بعد از آن نوزده را با آب سرد بپزند و با نذات یا کاه را سر کوبه بر او بپزند
 اما تبریز روغن ترکیه و سیاه و با کاه لعلت اختلاف هوا و با آنها کرده و خردان
 بر سر سار این اتفاق می افتد باید اول از چرک خوب پاک کند و ساقی در
 گرم که از نوزده بعد از آن کثیر را متفرخ سازیده بر او بپزند و از گرد و چرک شدن
 محافظت نمایند و اگر ازین بر نوزده پدید آید که از نوزده را نوزده متفرخ سازید باید

این روغن در سردی و در گرمی
 استعمال کند و جدا کند محلی را که سر برده
 مغز سر کلان زنی را بر آن حضور برده
 روغن میزند و دیگر روغن که تبریز روغن
 چینه روغن که میزدند و در روز اول
 یاسب یا انار یا ریاس با خود داشته باشد
 منتر اش ساق و نازد آن میگردانند
 که معده را از اصل طاری پاک شود
 ساقش این روغن در حیض مذکور شود
 جگر که در زیر جگرها پخته میشود
 این روغن بکشد و بر سیمان مالند
 و اگر جگرها را در دگدش و ترس دارند
 مشر روغن با دام مخلوط نمایند
 در حمام بدن مانع تولدش بزرگ است

باشد و روغن کرم است که پیش از آنکه خنثی باشد که سفید کرم مرغ بر او مالند و
 با آب بآب بچ و برف سرد کنند و بر او وضع کنند یا اگر مداوا باشد
 یا بعد از آنکه خنثی و نمایند یا اگر کرم از سر و سر که آب طلا نمایند یا اگر
 سفید است قطع و در اسکناس با سرکه مالند یا سفید آب قطع و کل از سر و سفید کرم
 مالند و اگر از کرم و جروح شده و بویخ و بویخ نشود و دارد اگر از سر و سفید کرم
 و از فروتن نیز بر روغن چغندر کنند **در کرم سفیدان** کفایت آن است
 استعمال نمایند سفید آب قطع موم کا نور از هر یک و در مثال روغن کرم
 کفایت و اگر نباشد روغن بادام شیرین موم را در روغن بگذارد و سفید کرم
 نرم که پدید آمده نماید استعمال کنند و اگر کرمی دیگر که معروف است بر هم
 دوز و در سوختن آتش برکت و بهترین موم است و این باب احکام
 در میان آب بگذارد که بر او مالند یا اینکه بگذارد و خوب به بر هم زنند چون
 تر نشین شد و در ساعت گذشت آن آب را بریزند و بجهت آب کنند و باز
 بر هم زنند و بعد از دو ساعت باز بجهت یک کنند و باعث مرتبه پس آن آب را
 حلق کنند و با روغن کرم سفید و اگر نباشد با روغن بادام شیرین مخلوط کنند

است و نمایند و اگر موم کا نور و در این موم نیز اضافه نمایند
 و اگر در اسکناس نرم مالند که بایزید بر سر است استعمال نمایند تا رفع حرکت
 خفایت است و اسکناس و صورت جویزیت زیرا که از سر و سفید کرم
 در جلد میماند و آب باشد که در این نشود و آنکه بر خشت که در سر و کرم مسازند
 حرکت بسیار خفیف پیدا کنند و دیگر قادر بر حرکت نباشد و آنها را
 هر دو کرم که بر آب کرم کردن رفع آن میکند و در هر کرم با آرد و آب
 سرکه کشیدن و کشیدن و در هر سر و آب کرم نافع است و راجع است
 بجهت که بعد از آن به قدر سرکه چاه حرکت میماند و به قدر که حرکت کند
 خارج از موضع این رسد است خفایت خفیف تر از آب یا ضرورت
 ذکرش لازم است بدانکه آب و اسکناس بعد از آنکه از حرکت و مانده باشد
 و دیگر قدرت بر فساد نداشته باشد قدر روغن که آتش کفایت و اگر شربت
 باید بکشد که در آن آرد را بر هم میریزند و صاف بسیار و دیگر طریقه در این
 چهار انداز را که است و این است که مایه سفید است **در کرم**
 در معالجه صغیر چند بعضی از امراض که بدون مداخلت طبیب آن میماند

در کرم

در کرم

نکته در کمال که جابرت از دود آمدن فضل بطیبه دود از او بر جابرت بکشد
 آن فضل با جابری در دهن سینه که در جابرت است ان کبر است
 مسخره خاجیه است از عالم شستن در اناب یا زرد که انش یا غیر اینها
 از انچه در دود اول صداع مذکور شد علانش تقدم کبر است که است
 و خارش و کوفش اندرون بزرگ است و رت انچه سپان میباشد و سرخر
 جیشها و سایر علامت غلظت خون باشد چنانکه در صداع و سرخر مذکور شد فضل
 کینه یا جاست میان فانه و اگر علامت غلظت باشد چنانکه در صداع مذکور شد
 شد و روز این مین نمایند خاب سپان از هر یک ده و اندامها و در مثال
 تخم کاه و در مثال نیز تخم کبوتر یک مثال خاکستر مثال شربت غلظت مثال و اگر
 همین متعین را در دهن نیز نیند نمایند است تا که روز را چربا کوشه نیز داب سردی
 اخترا نمایند و اگر آب از حوزون کشت هم همراه نمایند و نه از آن کدر است جابرتی
 و جدا و در دود تخم مرغ میر نمایند و اگر داده زیا و باشد سهر از غلظت و سرخر
 خاب انکه جابرتی کوشه است از هر یک و مثال خاب سپان از هر یک
 و از تخم نیز شربت از هر یک و مثال غلظت خاب سپان از هر یک و دود

هر که در دود اول مذکور شد
 علاج اگر علامت

بکشتال

بکشتال میر نمایند و بعد از چهارم شربت ششاش یا جابرتی که جابرتی
 جابرتی یا انون میل نمایند **طریقه شربت ششاش** است که صد دود
 یا ششاش یا پوست و تخم راباب باران بچسباند و بعد از دور و دور
 بکوشند و صاف نمایند با قند سفید چاه و درم بقوام آورند و **صفت**
جابرتی است که شربت ششاش صمغ عربی است و درم یک ششاش
 انون از هر یک بکشتال که از جابرتی از حرکت و مثال خفوان نیم
 مثال با لعل برده قطره جابرتی سازند و بکوشه نیز جابرتی است که
 رت سوسر صمغ عربی و درم یک تخم کاه و درم ششاش و خفوان بزرگ
 سدر جابرتی سازند و درم یک ششاش و درم یک ششاش و در دود حار
 بعد از چهارم حوزون ششاش جابرتی است و درم یک ششاش و درم یک ششاش
 گرم بر سر نام است و جرب کردن منفره اندرون نیز بر دهن تخم کاه و در
 تخم کاه و در دهن تخم ششاش و در دهن ششاش با دام هر یک باشد مناسب است
 و اگر علامت غلظت خون و صفا باشد تا جابرتی است که مذکور شد و اگر
 قصد و حوزون سهر و اگر کرب نزل بود خارجی باشد مندر رسیدن

بواسطه دریا قبال باب سردی قشقدم کی از اسباب مذکوره گفته است
 خواست اشغال از ششهاست با الفصد و عدم حدت ماده و عدم نورش
 اندرون بزرگ مزاج نیز که در نوع اول آنگاه دارند و در اسپتر پوسند
 و اگر بوس کم را در یک کرده بر سر بندند مناسبت در این نوع اگر بکند
 دفع می شود و لب یا غلظت باشد و دفع نمیشود باشد بوشدن با بخت و در سر که
 حبس نیده مناسبت و اگر لعل کشد این نوع از زرد خوردن ایام و فخر
 با اطر فیض صغیر مناسبت خصوص هرگاه غلظت بر راجع دماغ یا صده یا تمام
 بدن باشد و خوردن اطر فیض صغیر در انواع نوزاد است **در چشم**
 که از اطفال زرد میمانند و آن بابت از درم طبعه طبعه که طبعه محبوسه از طبعات
 چشم است میگویند که در چشم مادر شود هرگاه درم کند از مادر که بکشد
 و غالباً بکشد نیز مناسبت درم میکند و اگر بکشد نیز مناسبت است سرخی
 چشمها و بزرگ درم و در هر چند که در چشمها بکشد بر هر چه که در آن درم است
 غلظت خون چنانکه در صدها و در سر که درم است علاج ضد قبال و حجامت میان
 و خوردن بر آست مندر شیره کرم که او و در مثال و شیره کرم که مندر کینه شیره شیره

از سر شیره
 و بزرگ شیره
 و بزرگ شیره

و در کتاب بزرگ قبال که ششها منقالت غریب غریب با شربت نوزاد
 از هر یک منقالت و اگر درم و وجع شدت داشته باشد این منقالت
 میل نمایند تا حشره غلبه پنج کاسنی که ششها هر طرف از دیگر
 و در آن الزام بکار است و آن بابت جلد زرد و منقالت شربت شربت
 از هر یک و منقالت و اگر محتاج بکار ملین باشد همین ملین را که در سر میمانند
 و هر یک شربت نیکوت در وقت خواب شغال اطر فیض صغیر فرود برند و غذا
 بر پنج دوش حدس و بختی شش و چنانچه دوازده نخم مرغ تا قدر که درم و وجع
 سکون تمام پیدا کند و در این اسندل پوش و در هر شخص کی افون باب
 حبس الشب کثیر بزرگ و آن را بکشد که با ششها در چشمها بکشد که مادر
 زرد بماند و در این ترسی که در هر طرف مبارک نام کرده ام باب کینه
 در چشمها درون معده و دیگر علاج کرده ام صفت آن اینست بر زرد و انفاق
 خفص کی ششها میمانند منقالت از هر یک پنج منقالت که از سر افون
 صندل سرخ جلد زرد از هر یک شغال ریون و جیز فونر کی که در وقت
 که سرخ از هر یک و در مثال و خزان کی شغال اجزا را نرم گوید و باب

از سر شیره
 و بزرگ شیره
 و بزرگ شیره

کثیر بنزد حق می‌نهند و بعد از پنج یا شصت اودیه صبر سقوط در میان خورانی
افتاد نمایند و روزی یکم مرغ بنهند بر پشت چشم نهاد نمایند و خبر نماند
داخل نمایند و مالکین در صبح که حشر از آن صبر مبارک نام کرده ام باب کشند
بعد در چشم که سفید و یک مرغ و ده روز یا برز قطره را با مالک یک بر زنند و صاف
از آن کر در چشم بچکانند و اگر شیر و خرمن رسیده نهاد یا با سفید و یک
و لعاب به ده روز چشم بچکانند و بعد از چهارم به ده روز خنجر می‌کشند که اگر
در حرف چشم گویند هر سه نیم کوشتن است مجبور اگر چنانچه در صاف نمایند
و با سفید و یک مرغ در چشم که در بر هم زنند و نیم گرم و چشم بچکانند که در شکم
و بر جوی است و اگر هیچ نشاید با شیشاف ایضاً افزون با سفید و یک مرغ و شیر
و خر اگر باشد ساسیه و چشم بچکانند و در آن صحن شیشاف ایضاً سفید آب
قطع نیست منقار صغیر بر منقار فون کثیر از هر یک یک قطره افزون از هر یک
با سفید و یک مرغ که شسته نیز نماند بهر اندازه که خواهند با مقروض قطع نمایند و
سکون و کم شدن مرغ این روز را استعمال نمایند اندر زوت چشم مقصود
نشسته بر قطره از خواص و در قطره اول برز قطره و در شش است سفید می‌کنند

مکتبہ اسلامیہ

منتهى العزلة

[illegible][illegible]

نفت الحام عادت خست خست
قد بداند با این که خست خست
نفت الحام عادت خست خست
نفت الحام عادت خست خست

و کم سواد کردن به نفع است و نیز که از اعظم ادویه دل را خنق و بی
سبب و سبب حاصل شده و بعد از آنکه در غده و سبب سبب سبب سبب
سبب که بهلاکت مترون شده از صفت شش تا صبح و در وقت گشت و شش
از ایک طرف تا کوه سواد و سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
با سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
و انچه در او جوشیده بود به سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
و قیصر و انچه در او بود به سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
با و خف کرده که به سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
غرضه بر سر سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
و سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
که در وقت سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
تربت که به سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
که در وقت سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
که در وقت سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب

نفت الحام

و کم سواد کردن به نفع است و نیز که از اعظم ادویه دل را خنق و بی
سبب و سبب حاصل شده و بعد از آنکه در غده و سبب سبب سبب سبب
سبب که بهلاکت مترون شده از صفت شش تا صبح و در وقت گشت و شش
از ایک طرف تا کوه سواد و سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
با سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
و انچه در او جوشیده بود به سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
و قیصر و انچه در او بود به سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
با و خف کرده که به سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
غرضه بر سر سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
و سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
که در وقت سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
تربت که به سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
که در وقت سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
که در وقت سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب

نفت الحام

نفت الحام عادت خست خست
نفت الحام عادت خست خست
نفت الحام عادت خست خست
نفت الحام عادت خست خست

انچه رزق است و از اجزاء با کثرت نند و صاف نمایند و با نچه در شکم تمام آورد
 و هر روزه پنج شغال تا هشت شغال از این غرض را با با نچه که سیر نمایند تا
 او بچیز نوزد و دفع شود **ذات الجنب و غرضه ذات الصدر و ذات العرس**
 به اگر ذات الجنب در پاره که اندازد و نگیرد است به ستوان گویند به است
 که اندام را به اصطلاح و به رسی و نوزد و نیکو نگیرد و اندام چهارده است
 از هر طرف هفت که به اصطلاح بگویند اندام را اصطلاح صدر گویند با پاره که نماند است
 میان اندام که نفس کشیدن به است ندرش و اول پاره و نماند و میان اندام
 خدا است صدر و دیگر و خیر اندام که این پاره و نوزد و نماند بر کاه و دم
 در دیگر از این دو پاره به است از ذات الجنب به است که گویند و اگر دم در پاره به است
 که درین هر یک از دو و نوزد است با پاره که از پاره که نماند و نماند گویند است
 در قیصر از ذات الجنب به است که گویند و اگر دم در پاره به است که نماند و نماند گویند
 اندام به رسی و به اصطلاح بگویند اندام را اصطلاح نگیرد و اندام است از هر طرف
 پنج از غرضه که گویند و به رسی و نوزد و نماند و نماند گویند و غرضه و بر دم
 گویند و به رسی و نوزد و نماند و نماند گویند و نماند و نماند گویند و نماند و نماند گویند

اصطلاح و نوزد و نماند و نماند گویند و نماند و نماند گویند و نماند و نماند گویند
 مستور گذشت و هر که دم در پاره به است که گویند و نماند و نماند گویند
 در طرفه نماند و نماند گویند و نماند و نماند گویند و نماند و نماند گویند
 طرفه به است که مستور است به نماند و نماند گویند و نماند و نماند گویند
 هر که سبب آن خون به است و نماند و نماند گویند و نماند و نماند گویند
 در هر طرفه نماند و نماند گویند و نماند و نماند گویند و نماند و نماند گویند
 و بر کاه و نماند و نماند گویند و نماند و نماند گویند و نماند و نماند گویند
 زبان و نماند و نماند گویند و نماند و نماند گویند و نماند و نماند گویند
 الجنب است که نماند و نماند گویند و نماند و نماند گویند و نماند و نماند گویند
 نماند و نماند گویند و نماند و نماند گویند و نماند و نماند گویند
 بکینه و نماند و نماند گویند و نماند و نماند گویند و نماند و نماند گویند
 ضرورت است که نماند و نماند گویند و نماند و نماند گویند و نماند و نماند گویند
 که نماند و نماند گویند و نماند و نماند گویند و نماند و نماند گویند
 از اول تا چهارم نماند و نماند گویند و نماند و نماند گویند و نماند و نماند گویند

و دوشتم سید باید داد و اگر در پنج نزل حبس نیاید پیش از آن فصد را از هم گذرانند
 و اگر از پنج نزل گذرانند و اگر از جانب مخالف نیاید بهر یک از جانب وجع باید کرد و هر چند
 بعد از چهارم را از جانب وجع فرموده مانند نهایت حیرت است هم هرگاه داده و هرگاه
 از جانب مخالف فصد کرده ام و بسیار مانع یافته ام و هرگاه فصد از جانب مخالف
 قبل از پنجم بعد از آن فصد با سلیق دیگر از جانب وجع و پنجم بعد از آن که اگر در پنجم
 نیارند در نهم و الا نه یا نوزدهم و اگر بوی فصد از جانب وجع حجت میان
 نشاند بگذرد و حال که اگر عرض مرض بسیار باشد یا نباشد یا باشد یا نباشد و اگر بعد از
 فصد نماند شدت اعراس مرض باشد و اگر محتاج بکم کردن خون باشد حجت
 میزدان که دوشیخ از این پنج حجت میان سینه کرده و اگر تا نوزدهم هیچ خون گرفته
 نباشد یا اگر یک خون گرفته باشد و از اعراس مرض فصد از شدت وجع و کلاف
 بسیار مانع خون باشد و نیز نوزدهم یا چهاردهم یا نوزدهم اگر کسی خون گرفته باشد
 فصد با سلیق از جانب وجع و اگر خون گرفته باشد فصد با حجت میان نشاند
 بگذرد و اگر عوارض سید را در دهان کش بسیار و یا بسیار و یا بسیار
 باشد فصد مانع از جانب وجع یا حجت است تا در این جانب بگذرد هر چند

این و اگر تا حدی که سرخ از خون گرفتن بعد از نوزدهم کرده نهایت شش از این
 با حسی ساج بجز نوزدهم اول اما در اول فصد از جانب وجع است و اگر از این
 و آن بعد از دو مثال بکشد و مانند و مانند و مانند و مانند و مانند و مانند و مانند
 نبسته یا شربت یونفر از هر یک که باشد چهار مثال قرص طایرین نیم مثال
 و در آخر روز دلب بهر آن دلب برز و قطعا و در کثیر عروق بدیم گرم بدهد و
 یا ششم سها به بند باین دست و در جانب پستان از هر یک بازده و در شش
 ککبوت فرسخ خطر خنجر از هر یک دو مثال در بطن خنجر خلوص خنجر از
 هر یک دو مثال روغن بادام شیرین دو مثال و این سها در ششم و دهم
 و دوازدهم نیز بدهد و در نوزدهم نیز اگر تندی داشته و وجع در
 شدید باشد یا زمین سها و در سیر لایم همان منفع و اگر گفت من شکر باشد
 و یا ساد نوزدهم باشد در سها و منفع و دو مثال بزرگتان اضافه نمایند و نیز
 و اما بعد از سها اول در این مرض با شیر است که بوی دوا و دوا و دوا
 و در هرگاه بوی منفع برز و مثال و شیر را با چهار مثال شربت نبسته و نیز مثال
 قرص طایرین بدهد می تواند شد یا اگر منفع برز و سها را به سها و سها و سها و سها

تلا اذ ذات الجنب مغالطه و غیر مسیح
در اسباب و علامات و معالجات با ذات الجنب مسیح مختص است که اگر کسی عرضش از
عالم شدت و جمع و قدرت بت و پوششی و بر نماند و از صبح تا دویم در ظاهر
بیزبانند و انقناع اخذند و در غیر صبح خبر است و وقت در این نوع بسیار است
و علامات و علاج هر یک از دو صورت و در غیر دو صورت است که در صبح
و علامتش همان علامت است که در ذات الجنب نیز گشته و اگر آنکه در
نوشه و جمع در استخوانها و دندانهاست که گرانها بهم نرسیده و علامات و دیگر آنکه علیحد
از شدت و جمع که کن حرکت نمیتواند کرد و هیچ شکستگی انداخته و از پاره و زخم نیز بسیار
کم می باشد و علامتش نیز در هر یک از دو صورت و در غیر دو صورت و با ذات الجنب
مختص است که اگر کسی در غرضه استبداد غرضه نماید که در چهارم یا پنجم یا ششم گفته بکنند
که در ذات الجنب سودا در نه گزشت و بویوس سهد مشرب در آب که مسهل نماید و او
اقتناع بعد از آنکه با آن علاج از غرضه و منفع و تدریج و صناد همان علاج ذات

مکتبہ اسلامیہ دارالعلوم دیوبند

۱۱

الحجبت وقع الصدور وخصوصه كثر از ذات الحجب است **اذا ذات الصدور** و **الصدور** حاسته بر یک از سوی چو خاور و چو خور و غایت که ذات الحجب که در نهان است و در ذات الصدور جفت از آنجا که در کف است تا آخر استخوانها رسیده و عید نظر برین نمونند که در سر را با آن نمونند که در چشم در است که حجب با چهل و پنج از دور ذات العروق است و در هر است سر پشته و عید بر است نمونند از جانب دیگر است نظر نمونند که در هر یک از سر میکند از است وجع خطر شده و علاج هر یک از آنها بغیر همان علاج النوع ذات الصدور که خواهد ذات الصدور بر سینه و در ذات العروق بر است باید بهر یک از وجع در هر یک از ذات الصدور ذات العروق و سطوات و جنب موافق و مخالف نماید و

فصل در آینه از جانب راست و بعد از آن از طرف چپ باید کرد و هرگاه بعد از بستن در هر یک از امراض مذکوره سرخ و آمدن خلط غلیظ باشد باشد و تب است تخفیف داشته باشد خصوصا در بزرگ هر یک از امراض شربت زوفال که در سرخ و بزرگ با نیز بستیم که در جانب بعد از آن چهار مثال است مثال بدیند و اگر سرخ و حال گویار در سرخ مذکور است بقدر نیم مثال یا بزرگ زوفال نیم نایدید و اگر کمال بستیم بزرگ تخفیف نایسته باشد خصوصا در صفرا و در خلط سبز و در خلط سفید

باشد که گفته اند که در غیره هم خیار در یک شغال از شربت نیست چه شغال است
 باشد و غیر شغال از شغوف محال نمایند تا به نهایت تحقیر بیاید و بعد از آن اگر
 محتاج به شربت روزانه باشد بخور که گوشتند و به آنکه آنچه گوشتند که شربت بیاید
 نه گوشت بود و حرکت از دو و بیشتر آنها بر سوادند سه شربت ذات الحب و ذات الصدا
 و غیره آنکه از ترکیب هرگاه مجبور یا اگر آنها جمع شود و حالت اجتماع در آنکه با جمیع
 که گوشت است و حشیش بسیار است چنانچه اگر اطفال نصیرا نموده اند بهر حال
 علاج حرکت همان علاج صفرا است با نهایت اتمام و استعمال صفرا و بر جوی
 که در جمیع دارد **ذات الریه** در ایستاد که در پیش بهر سه در خون یا صفرا
 یا بغم غوره متغیر و گاه جهت کرب این نزد حالت کرد و مانع داخل شده
 و اگر از اشغال مانع حاق میسند و گاه از اشغال ذات الریه که گاه از اشغال
 سبب هم میرسد و بهر حال یا در صفرا یا بغم غوره است سبب کرب این خون
 باشد و شربت و ابروت و سر و یک نفس سر شده و دوری در سینه با سینه که
 که چیز سبب سینه که باشد اند و در آنکه نیست که از اسفون چیز کردن که است
 تا آخر اسفون سینه که در یکت زیر سینه و گاه تا در سینه است نه از سینه

در غرض است که در این چیز که گویا که نه از غرض رنگ که اند و هر چه سینه دوم
 در این که تا به موت خصوص بلکه و سینه حرکت چنانچه سینه در شربت زبان
 اگر نفس سر زبان در ابتدا و بعد از آن سینه بر آن و سر زبان به غلظت و با لجه
 مجبور است که از علل است و بعد از موت ذات الحب و سینه که گوشتند و
 سبب صفرا باشد و علامت است که ایستاد در نهایت حدت و یک نفس و غلظت
 و بوج باشد از دور و سر و رنگ حرف و بهر سر و سینه که از دور و سر و
 زبان و غرض زبان که در غرض غلظت و اضطراب و غلظت و از آنکه مجبور است که
 در سبب است و زردی یا سر و زبان و با لجه مجبور است که از علل است و بعد از
 صفرا و ذات الحب صفرا در نه گوشت و اگر سبب این بیم باشد علامت
 است و از خفیه است و علامت است که در ذات الریه غلظت و سر و سینه و بوج خفیه
 سینه که غلظت و علامت و آن بهر سینه که غلظت و غلظت و بدون علامت که
 در دور و صفرا در نه گوشت اما فرق میان انواع ذات الحب و ذات الصدا
 و میان ذات الریه یک چیز است **آل** کیفیت و بوج که در ذات الحب ذات
 الصدا و بوج از عالم نیست که گویا در حضور غرض سینه و اوله و غرض و

کوتش باشد و کینغال سرگردان بکشد با جیب غیر تر که سر را بپشت کند و در این که باشد
 بر هم زنده تا شیر بریده شود اینجا و در که سر بکشد و نگاه دارد تا تمام آن آب از سر
 جدا شود و در جیب سر که از آن کش کش کرد و در جیب زد آن آب را با جیب جوش داد و کله را
 کشته از بار بردارد و یک از سر بهای که در کوه میوه و سر بکشد تا نیمه و بر بخشی را یک جیب نیم
 ساعت بکشد تا خاموش شود و بعد از هر دفعه که خورده شود بقیه را بکشد که در راه رود و در
 مزاج در نهایت حرارت باشد همان عدالت که در صحنه صغیر و در صحنه بزرگ
 شده با سبکبختی شده است متغیال بپوشیده و اگر آنرا که خرقه سفید یا سفید
 با سبکبختی افتو تا از سر متغیال است متغیال و غیره که را با سبکبختی بزرگ و صوفی
 که در حیات که در سرش داده ام و بسیار باغ یا خورده ام و بعد از سرش روز از خوردن با
 الجنب که در مسلماتی که درین از از صفت بپوشیده باید خورده و بپوشیده
 و اگر مزاج شده به الحاره باشد حب افیون هم باغ است و اگر ترش و در فم
 از هر یک سر متغیال است و در الجنب خیب بند و صبح روزی که سبکبختی خورده و بپوشیده
 در اسهال سودا بعد از است و بدل مسلمات و یک سر و در است خوردن آن است
 و چهار روز باشد و اگر کمتر ازین دفعه منی الکلیه شود و اگر کم تر توان خورد و قدری

و خورده از جیب
 تنه و نایه

جانبی که در شده بود و در سر صحنه است و متغیال کشته اند و در صحنه بپوشیده و در
 و در متغیال کشته اند و در کمان غیر این خلاف نظر باشد و در جیب است اگر در جیب
 یکصد است و متغیال شیر را کشته به باغ بپوشیده و اگر بر سر که در کله میوه باشد و در جیب
 مزاج کشته از آن بهر قدر که با طبیعت باشد به چند دفعه از جیب جوش کشته است
 و در جیب در از جیب حاره قیتر قیتر و قیتر و در جیب و طرف شب تر جلد و قیتر جلد و در جیب
 و در جیب سر و در جیب جیب لایم است و اگر شیر بپوشیده از جیب که در جیب و در جیب
 لیکن شیر تر باغ است و با الجلب و الجنب و در جیب الفطرت و در جیب اعراض و در جیب
 محقر و آه صفت افتو تا که الجنب خورده میوه کی است که مولد است خیرین و در جیب
 کرده ام و در جیب باغ میشته ام صفت لایم افیون است و کی پنج کاسنی بپوشیده از هر یک
 متغیال بر سیاه و نشان را زبانه اسطوخودوس از هر یک سر متغیال قه سفید و در جیب
 متغیال سر که در جیب متغیال اجزا را بپوشیده و بپوشیده و صاف کشته و باغ و در جیب
 و اگر جود شیر بر جیب از قیتر از کاهفت متغیال بپوشیده است و اگر حرارت مزاج با
 با آب کاسنی است متغیال است و در جیب متغیال هر روز بپوشیده و بعد از سرش روزی
 از مسلمات که در کله بپوشیده و در کله از کله بپوشیده و در کله از کله بپوشیده

و در جیب حاره قیتر قیتر و قیتر و در جیب و طرف شب تر جلد و قیتر جلد و در جیب
 و در جیب سر و در جیب جیب لایم است و اگر شیر بپوشیده از جیب که در جیب و در جیب
 لیکن شیر تر باغ است و با الجلب و الجنب و در جیب الفطرت و در جیب اعراض و در جیب
 محقر و آه صفت افتو تا که الجنب خورده میوه کی است که مولد است خیرین و در جیب
 کرده ام و در جیب باغ میشته ام صفت لایم افیون است و کی پنج کاسنی بپوشیده از هر یک
 متغیال بر سیاه و نشان را زبانه اسطوخودوس از هر یک سر متغیال قه سفید و در جیب
 متغیال سر که در جیب متغیال اجزا را بپوشیده و بپوشیده و صاف کشته و باغ و در جیب
 و اگر جود شیر بر جیب از قیتر از کاهفت متغیال بپوشیده است و اگر حرارت مزاج با
 با آب کاسنی است متغیال است و در جیب متغیال هر روز بپوشیده و بعد از سرش روزی
 از مسلمات که در کله بپوشیده و در کله از کله بپوشیده و در کله از کله بپوشیده

قروح غرضه خفته و سودا و قهقهه و انقباض و در رفع آنکه مجرب و در جرح
 او رام صلیبه و مراض کدو و سیرت ربیع و دوا سیرت و دوا صبح مغصه و دوا
 انقباض و دوا الحیه و بهن و برص سیاه و دوا لیلای نافع و در دفع سودا و
 ترش و فربه کردن بدن و برطرف نمودن سواد اند و اصل بدن لطیف و در دفع
 سیت احتیاط و سودا و نه و قطع عادت انقباض و خمره از انقباض و صبح
 غرضه مجرب و در جرح آنچه مذکور شد بعد از این از اینها در حالات از استعمال
 آن بخرج تمام و صبر شده و بجا بکند و بیدار و از اینست که یک کوبیده که بر درش
 آن از آب حیوانست و موی نه از سرست که شکر است که این بخرج باز در وقت
 صبح از در و با لجه و در هر روز در این محکم نفع اما لکن است که در اندک و در اندک
 غرضه که یک قشر از آن تمام استعمال آن در دوا نافع نباشد و آنکه در غیر از باده
 محض از این غرضه از او است که در پخته شده بعد از مراد نفع سبب آن
 مزاج و عرض خواند بود و بهترین آن است که گفت با وصف غرضه و اول
 آنکه در این پخته نیز از این صفت و در غرضه شش میگذرد و دیگر آنکه در
 نیم رنگ باشد هر چند در صفت غرضه که یک کوبیده که بر درش
 آن از آب حیوانست و موی نه از سرست که شکر است که این بخرج باز در وقت

اینها در دفع سودا و قهقهه و انقباض و در رفع آنکه مجرب و در جرح او رام صلیبه و مراض کدو و سیرت ربیع و دوا سیرت و دوا صبح مغصه و دوا انقباض و دوا الحیه و بهن و برص سیاه و دوا لیلای نافع و در دفع سودا و ترش و فربه کردن بدن و برطرف نمودن سواد اند و اصل بدن لطیف و در دفع سیت احتیاط و سودا و نه و قطع عادت انقباض و خمره از انقباض و صبح غرضه مجرب و در جرح آنچه مذکور شد بعد از این از اینها در حالات از استعمال آن بخرج تمام و صبر شده و بجا بکند و بیدار و از اینست که یک کوبیده که بر درش آن از آب حیوانست و موی نه از سرست که شکر است که این بخرج باز در وقت صبح از در و با لجه و در هر روز در این محکم نفع اما لکن است که در اندک و در اندک غرضه که یک قشر از آن تمام استعمال آن در دوا نافع نباشد و آنکه در غیر از باده محض از این غرضه از او است که در پخته شده بعد از مراد نفع سبب آن مزاج و عرض خواند بود و بهترین آن است که گفت با وصف غرضه و اول آنکه در این پخته نیز از این صفت و در غرضه شش میگذرد و دیگر آنکه در نیم رنگ باشد هر چند در صفت غرضه که یک کوبیده که بر درش آن از آب حیوانست و موی نه از سرست که شکر است که این بخرج باز در وقت

غرضه است سیرت که اگر باشد و سطح ظریف است و برشته و از هر طرف
 مشخ جمانده باشد چه اگر بر صاف این باشد معلوم است که یا در سیرت کم
 رطوبت نشو نما یا نه و میس براد غالب شده است یا است که هنوز بجال خود
 نرسیده بیرون آورده اند چه دم آنکه در بزرگ و کوچکی متوجه باشند و اگر بپایه
 اوصاف خوب باشد افراط و در بزرگ باشد این مضمون نیست بجم آنکه رنگت
 ظاهر و باطن مختلف نباشد زیرا که اگر ظاهر سرخ و باطن سفید باشد
 و لیس است بر آنکه رنگ ظاهر و باطن صفت صفت شده و شش آنکه ششک باشد زیرا
 که سبک کند شده و در وقت بزرگ شده است و در وقت در سبکی نیز و لیس است
 اجزاء از ضعیف است بهم که گرم روده نباشد آنکه در وقت ضعیف شده به شش
 آنکه غرضه نباشد باشد بهم که بر پخته باشد و هم آنکه از غرضه است و ضعیف است
 و در این غرضه کرده باشد مثل آب و ریاده نم و باران و گرمی شش و
 اشک و از مجاری خیر با که صفت مزاج است منکر و در غرضه و چند
 و مشک و این غرضه آخر غرضه است و هم مراکز دوا و دوا وقت استعمال آن
 ضد عوارض است و باید در وقت تابان درستان صبر نیست و تابان

اینها در دفع سودا و قهقهه و انقباض و در رفع آنکه مجرب و در جرح او رام صلیبه و مراض کدو و سیرت ربیع و دوا سیرت و دوا صبح مغصه و دوا انقباض و دوا الحیه و بهن و برص سیاه و دوا لیلای نافع و در دفع سودا و ترش و فربه کردن بدن و برطرف نمودن سواد اند و اصل بدن لطیف و در دفع سیت احتیاط و سودا و نه و قطع عادت انقباض و خمره از انقباض و صبح غرضه مجرب و در جرح آنچه مذکور شد بعد از این از اینها در حالات از استعمال آن بخرج تمام و صبر شده و بجا بکند و بیدار و از اینست که یک کوبیده که بر درش آن از آب حیوانست و موی نه از سرست که شکر است که این بخرج باز در وقت صبح از در و با لجه و در هر روز در این محکم نفع اما لکن است که در اندک و در اندک غرضه که یک قشر از آن تمام استعمال آن در دوا نافع نباشد و آنکه در غیر از باده محض از این غرضه از او است که در پخته شده بعد از مراد نفع سبب آن مزاج و عرض خواند بود و بهترین آن است که گفت با وصف غرضه و اول آنکه در این پخته نیز از این صفت و در غرضه شش میگذرد و دیگر آنکه در نیم رنگ باشد هر چند در صفت غرضه که یک کوبیده که بر درش آن از آب حیوانست و موی نه از سرست که شکر است که این بخرج باز در وقت

اینها در دفع سودا و قهقهه و انقباض و در رفع آنکه مجرب و در جرح او رام صلیبه و مراض کدو و سیرت ربیع و دوا سیرت و دوا صبح مغصه و دوا انقباض و دوا الحیه و بهن و برص سیاه و دوا لیلای نافع و در دفع سودا و ترش و فربه کردن بدن و برطرف نمودن سواد اند و اصل بدن لطیف و در دفع سیت احتیاط و سودا و نه و قطع عادت انقباض و خمره از انقباض و صبح غرضه مجرب و در جرح آنچه مذکور شد بعد از این از اینها در حالات از استعمال آن بخرج تمام و صبر شده و بجا بکند و بیدار و از اینست که یک کوبیده که بر درش آن از آب حیوانست و موی نه از سرست که شکر است که این بخرج باز در وقت صبح از در و با لجه و در هر روز در این محکم نفع اما لکن است که در اندک و در اندک غرضه که یک قشر از آن تمام استعمال آن در دوا نافع نباشد و آنکه در غیر از باده محض از این غرضه از او است که در پخته شده بعد از مراد نفع سبب آن مزاج و عرض خواند بود و بهترین آن است که گفت با وصف غرضه و اول آنکه در این پخته نیز از این صفت و در غرضه شش میگذرد و دیگر آنکه در نیم رنگ باشد هر چند در صفت غرضه که یک کوبیده که بر درش آن از آب حیوانست و موی نه از سرست که شکر است که این بخرج باز در وقت

هر چند در این زمان دادن توغ خزان خطاست چنانچه مضمون باعث شگون این است
که لیس البیت ذی ایماست عجیب. بل الله مدینه حاجی العیب. و لهذا مضمون این و این شکر
بجاست نهایت اگر تا تو حکم این بر خرام که چون رفته تقدیر و کر کون
میکند اذ انچه است افزون ننود. بان تا بگو خورشید رخ خون نمی. که خردن هم
سجده بگو خون ننود محمد بنده و دیار خند ان بار خوار سازدن ید نهنگ که
باستقال ان ترک خردن نکند محض نماند که در به ایت مله و انتشار این پنج
قطر عظم دوران باد که این پنج را در اینجا مرادند که در شهر پیدا شده و مردم
عجرا را رفته اخته با اصول نباتات میبوندند و چون این پنج عظم و رای که کسب
تغذیه باشد و از مردم باین شهر رخت میکند افشا و در میان ایشان حباب
اعراض مزمنه خصوصاً سواد و و فروغ گفته بود و از دوران این پنج نشانه را پیدا کند
و چون انحال مشاهده شد از ان زمین بدو یک موضوع برود و بر خیزد و انرا پیدا کند
و چون در ان صحرا خردن ان را بکند به هر جا که میرود بکشد میباید تا آنکه خوالی
تجرب و تلاحق انکار غریب طبع ان بدین پنج که الحال متذکر است معمول شده چون
فرد یک قصد اجساد و تحفه طلمات است و نیز منانه افعال این پنج است یکس

[illegible]

22

با چنین دو مثال روشن بادام تلخ دو مثال نرسیده و اگر چون کویا نیت
 شود قدر از منفع دو مثال نرسیده و نیت از شکر و نمک و بر این است
 نیت یا نیت از صابون یا شکر و نمک تخم خنجر که نیت باشد و اگر چنانچه باشد
 نمک تر که پس اگر طبیعت کوزه باشد و در صحن سکن شده باشد و اما حق حقیقت است
 که صفات این نیت جنس القلب را زاید بفرماید با بود تخم کز سنا و اگر کثیر
 الملك تخم شلیله اسیر و سوسک و زبان از هر یک دو مثال بستان است
 و از هر یک غلوس خیار خیار از هر یک دو مثال نیز تخم کافور دو مثال
 و یونجه نیز بستان اگر نیت بود از منفع مثال روشن بادام تلخ و اگر نیت
 روشن بادام شربین بستان اول نمک یا یک مثال روشن بادام نیز نرسیده و بعد از این
 سایر اجزا را چهار بخش نموده و بعد بریزد و اگر تمام اجزای این حقته باشد
 یا نیت شود کافوریت و بعد از آن طبیعت کوزه نرسیده نماید و از آب بسیار سرد و البته
 نماید و اگر بقیه بقیع بعد از حقته باشد روز دیگر منفع مذکور را در روز بعد بار
 نماید تا نرسد با المهره روشن شود و اگر آب قوی خیار سبب مذکور باشد
 عالم وی و سایر افول کند که اگر شده معالجه آن بر طبق معادق است **نیم**
 که آنها در حرف عام چنین گویند حرکت از روده که مقصد بقیع است

نیت از صابون یا شکر و نمک تخم خنجر که نیت باشد و اگر چنانچه باشد نمک تر که پس اگر طبیعت کوزه باشد و در صحن سکن شده باشد و اما حق حقیقت است که صفات این نیت جنس القلب را زاید بفرماید با بود تخم کز سنا و اگر کثیر الملك تخم شلیله اسیر و سوسک و زبان از هر یک دو مثال بستان است و از هر یک غلوس خیار خیار از هر یک دو مثال نیز تخم کافور دو مثال و یونجه نیز بستان اگر نیت بود از منفع مثال روشن بادام تلخ و اگر نیت روشن بادام شربین بستان اول نمک یا یک مثال روشن بادام نیز نرسیده و بعد از این سایر اجزا را چهار بخش نموده و بعد بریزد و اگر تمام اجزای این حقته باشد یا نیت شود کافوریت و بعد از آن طبیعت کوزه نرسیده نماید و از آب بسیار سرد و البته نماید و اگر بقیه بقیع بعد از حقته باشد روز دیگر منفع مذکور را در روز بعد بار نماید تا نرسد با المهره روشن شود و اگر آب قوی خیار سبب مذکور باشد

نیت از صابون یا شکر و نمک تخم خنجر که نیت باشد و اگر چنانچه باشد نمک تر که پس اگر طبیعت کوزه باشد و در صحن سکن شده باشد و اما حق حقیقت است که صفات این نیت جنس القلب را زاید بفرماید با بود تخم کز سنا و اگر کثیر الملك تخم شلیله اسیر و سوسک و زبان از هر یک دو مثال بستان است و از هر یک غلوس خیار خیار از هر یک دو مثال نیز تخم کافور دو مثال و یونجه نیز بستان اگر نیت بود از منفع مثال روشن بادام تلخ و اگر نیت روشن بادام شربین بستان اول نمک یا یک مثال روشن بادام نیز نرسیده و بعد از این سایر اجزا را چهار بخش نموده و بعد بریزد و اگر تمام اجزای این حقته باشد یا نیت شود کافوریت و بعد از آن طبیعت کوزه نرسیده نماید و از آب بسیار سرد و البته نماید و اگر بقیه بقیع بعد از حقته باشد روز دیگر منفع مذکور را در روز بعد بار نماید تا نرسد با المهره روشن شود و اگر آب قوی خیار سبب مذکور باشد

کافور

که آنها معالجه است نیم میگویند از برای دفع برادره باین حرکت دفع نمی
 که در جوی از عالم آب پی که ای مخلوق جان سبب آن که باشد که
 کند باشد که باین روده میریزد باشد و سبب این حالت میند باشد
 عاقلتر حوزج این نیت است با چنین روز نشستن که در زیر شکم
 علاج خوردن لعاب جوز و تخم خنجر و اگر نمک و درون بادام است
 این مایه که اگر نیت شود بستان مثال و اگر نیت شود بدون آن **نیت**
نیت تخم خنجر متفرقه تخم خنجر متفرقه از هر یک بستان مثال نیت بوداده
 سلا متعال صحن حرا که از هر یک بستان مثال از هر یک که در دهنه فروغ کند
 این صنوف در هر یک از انواع خنجر که در مینود نافع است و در روز هر یک
 با او و یک که مذکور شود به نیت که در نیک نیت است بچشم سبب نفع است و بعد از این
 خود با سر سنج یا شیر با بادام طرفت مصلح با زرد تخم مرغ اگر این علاج
 نفع شده باشد و اگر جنس القلب و نیت خنجر از هر یک دو مثال بستان
 و در دهنه چشم نرسیده صاف کرده با دو مثال غلوس خیار خیار و دو مثال
 روشن بادام بستان و اگر محتاج مکرر شود باین که کوزه در میان مهمل را

نیت از صابون یا شکر و نمک تخم خنجر که نیت باشد و اگر چنانچه باشد نمک تر که پس اگر طبیعت کوزه باشد و در صحن سکن شده باشد و اما حق حقیقت است که صفات این نیت جنس القلب را زاید بفرماید با بود تخم کز سنا و اگر کثیر الملك تخم شلیله اسیر و سوسک و زبان از هر یک دو مثال بستان است و از هر یک غلوس خیار خیار از هر یک دو مثال نیز تخم کافور دو مثال و یونجه نیز بستان اگر نیت بود از منفع مثال روشن بادام تلخ و اگر نیت روشن بادام شربین بستان اول نمک یا یک مثال روشن بادام نیز نرسیده و بعد از این سایر اجزا را چهار بخش نموده و بعد بریزد و اگر تمام اجزای این حقته باشد یا نیت شود کافوریت و بعد از آن طبیعت کوزه نرسیده نماید و از آب بسیار سرد و البته نماید و اگر بقیه بقیع بعد از حقته باشد روز دیگر منفع مذکور را در روز بعد بار نماید تا نرسد با المهره روشن شود و اگر آب قوی خیار سبب مذکور باشد

نیت از صابون یا شکر و نمک تخم خنجر که نیت باشد و اگر چنانچه باشد نمک تر که پس اگر طبیعت کوزه باشد و در صحن سکن شده باشد و اما حق حقیقت است که صفات این نیت جنس القلب را زاید بفرماید با بود تخم کز سنا و اگر کثیر الملك تخم شلیله اسیر و سوسک و زبان از هر یک دو مثال بستان است و از هر یک غلوس خیار خیار از هر یک دو مثال نیز تخم کافور دو مثال و یونجه نیز بستان اگر نیت بود از منفع مثال روشن بادام تلخ و اگر نیت روشن بادام شربین بستان اول نمک یا یک مثال روشن بادام نیز نرسیده و بعد از این سایر اجزا را چهار بخش نموده و بعد بریزد و اگر تمام اجزای این حقته باشد یا نیت شود کافوریت و بعد از آن طبیعت کوزه نرسیده نماید و از آب بسیار سرد و البته نماید و اگر بقیه بقیع بعد از حقته باشد روز دیگر منفع مذکور را در روز بعد بار نماید تا نرسد با المهره روشن شود و اگر آب قوی خیار سبب مذکور باشد

نیت از صابون یا شکر و نمک تخم خنجر که نیت باشد و اگر چنانچه باشد نمک تر که پس اگر طبیعت کوزه باشد و در صحن سکن شده باشد و اما حق حقیقت است که صفات این نیت جنس القلب را زاید بفرماید با بود تخم کز سنا و اگر کثیر الملك تخم شلیله اسیر و سوسک و زبان از هر یک دو مثال بستان است و از هر یک غلوس خیار خیار از هر یک دو مثال نیز تخم کافور دو مثال و یونجه نیز بستان اگر نیت بود از منفع مثال روشن بادام تلخ و اگر نیت روشن بادام شربین بستان اول نمک یا یک مثال روشن بادام نیز نرسیده و بعد از این سایر اجزا را چهار بخش نموده و بعد بریزد و اگر تمام اجزای این حقته باشد یا نیت شود کافوریت و بعد از آن طبیعت کوزه نرسیده نماید و از آب بسیار سرد و البته نماید و اگر بقیه بقیع بعد از حقته باشد روز دیگر منفع مذکور را در روز بعد بار نماید تا نرسد با المهره روشن شود و اگر آب قوی خیار سبب مذکور باشد

نیت از صابون یا شکر و نمک تخم خنجر که نیت باشد و اگر چنانچه باشد نمک تر که پس اگر طبیعت کوزه باشد و در صحن سکن شده باشد و اما حق حقیقت است که صفات این نیت جنس القلب را زاید بفرماید با بود تخم کز سنا و اگر کثیر الملك تخم شلیله اسیر و سوسک و زبان از هر یک دو مثال بستان است و از هر یک غلوس خیار خیار از هر یک دو مثال نیز تخم کافور دو مثال و یونجه نیز بستان اگر نیت بود از منفع مثال روشن بادام تلخ و اگر نیت روشن بادام شربین بستان اول نمک یا یک مثال روشن بادام نیز نرسیده و بعد از این سایر اجزا را چهار بخش نموده و بعد بریزد و اگر تمام اجزای این حقته باشد یا نیت شود کافوریت و بعد از آن طبیعت کوزه نرسیده نماید و از آب بسیار سرد و البته نماید و اگر بقیه بقیع بعد از حقته باشد روز دیگر منفع مذکور را در روز بعد بار نماید تا نرسد با المهره روشن شود و اگر آب قوی خیار سبب مذکور باشد

نوشته تدریج شود و اگر سبب آن بکین صفرا باین روده باشد صلاحت
 خروج صفرا است با چشیدن و خوش معده و تشنگی و غرض آن در بر صلاحت
 غلبه صفرا چنانکه در صفا و سر و کمر نشاند و تشنگی و اشتغال برز قطن
 و کینغال با رنگ را با لعل و ریش خنجر و اگر بخت شود عرق پدید آید
 و اگر باین علاج رفع نشود مسهل که دفع اول مذکور شد با صافه کل بکوف
 و اشتغال بوشند به سوزن اول تکرار مسهل با احتیاج نماید و غذا از این
 نوع است سوزن با سینه جو میل نماید و اگر بعد از کمر مسهل باز خیر باشد
 و صفرا با خون یا با خون دفع نمیشد باشد **صفوف الطین** بشود
 تخم خرفه و بنفشه کیم کثیر میل نماید و اگر چشیدن بسیار شد به با خون باشد صفوف
 الطین را بر بخت با دام جرب کرده با لعل بهر اند و عرق پدید آید و بعد از آن
 که نشد ن خون و چشیدن بشود در مذکور و صفت **صفوف الطین** است تخم کیم
 و لاله تخم مر و بوداده برز قطن بوداده نشسته صحنه عرق با کمر از سر اسامی
 سواکی تخم را که کوفته با هم مزج نموده در یک مشتال تا دو مشتال به سوزن مذکور میل
 نماید و بعد از بر طرف شدن خون و نهایت تخفیف چشیدن اگر باز تر و دانه

صفوف الطین

صفوف الطین

باشد صفوف حب الرمان باریت به و اگر هنوز دانه غلبه صفرا باقی باشد چنانکه
 کمر درد کند باریت به و بنفشه کیم خرفه و بنفشه کیم کثیر بوداده میل نماید و صفت
 صفوف حب الرمان بنفشه کیم کثیر بوداده و سر کوفته بنفشه کیم کثیر بوداده و سر کوفته
 کثیر بنفشه کیم کثیر بوداده و سر کوفته بنفشه کیم کثیر بوداده و سر کوفته
 کینغال نیم اجزا را کوفته و بنفشه کیم کثیر بوداده و سر کوفته بنفشه کیم کثیر بوداده
 انواع دیگر که مذکور شد بعد از چند مسهل با نفع که در این نوع مذکور شد
 کند و آنچه بعد از این در وقت از مسهل اسهال مذکور شد و بعد از اسهال
 مذکور در هر یک نیم ناخت صفوف دیگر مسهل صفوف بوداده که بعد از
 مسالجات مذکور در اسهالات نافع و بجز آن خون را بر طرف طبیعت را
 قبض میکند و در اسهال صفرا در نظیر ذر و صفت انانیت مرادیه ناخته
 چهار مشتال به سوزن کل و بنفشه کیم کثیر بوداده و سر کوفته بنفشه کیم کثیر بوداده
 بنفشه کیم کثیر بوداده و سر کوفته بنفشه کیم کثیر بوداده و سر کوفته
 صفت عربا بوداده طراشیت تخم خرفه بوداده برز قطن بوداده و سر کوفته
 سه مشتال کل داختن مسهل که با اتفاقا از هر یک دو مشتال انداخته

حشر

صفوف الطین

بجفتال مجموع را بر اسرار رنگ و بزرگ قطره از نم کوبیده سفوف شده
 قدر شربت از نیم مثقال تا دو مثقال باریت بر دو مثقال و خردل و خرمخرو
 بوداده و دو مثقال باریت بر دو مثقال و اگر باریت ان احتیاس نقل
 یا بیسی در اسهال باشد سده از انفعال در اسهال حاد است سده باشد
 علامتش سنگینی شکم و درد و جوش و ایمنی و برون آمدن انفعال یا به
 یا جوش بعضی اوقات و فرق واضح هر سینه این نوع و سایر انواع
 باین نحو می شود که هشتاد و هشت ساق چیده دانه و در بر مذکر
 بر روی دفع شده این نوع نیست و اگر دفع نشد یا بعد از چند دفعه
 اجابت دفع نشد این نوع است علامتش حبس القلب در ریه حلقی را
 جو شامیده با ساقه یا بارتنگ و روغن بادام بو شده و اگر محتاج به بل
 شوند مضمحل که در اول مذکور شده سده خورند و همچنین اگر محتاج به کار شوند
 به سده و اگر نمانند و بعد از این به سده نوع اول و اگر سبب ان سرای
 باشد که متعده رسیده باشد از عالم شستن بر شکم سردی یا فردوش با
 سردی یا بخور دیگر علامتش تعدی سبب مذکور علامتش شستن بر شکم گرم

و یا نیک

و یا نیک کرم یا نیک کرم را در کینه کرده بر او نشیند و بر کرم بنشیند و متعده و کرم
 و زیر شکم را بروغن بادام گرم چرب کند و باز رنگ را بروغن بادام چرب کند
 با لعاب راست خفگی نبو شده و خدای خمر که در دفع اول مذکور شده میماند
 و اگر باین علاج رفع نشود بخور که در دفع اول مذکور شده علاج نماید و بعد از
 در معالجه این انواع خمر که مذکور شده تفاوت چند نیست و در دوا و غذا
 بیکدیگر نزدیک است **دایره** و چند است که بر متعده به میسراند که در دفع هرگاه
 در دوا و غذا و معالجه و بر متعده به میسراند که در دفع هرگاه
 خمر از او فراید و یا با دهم و دوج است یا به دهم و دوج است و ان دوا و غذا
 غذا از دست غمزه نیست یا دانه چند است بیکدیگر نالید که یک در نهایت صحت
 و از ان نالید که دانه این به وزن انواع است زیرا که دانه ان سودا و سرخ
 و دیگر دانه سرخ است از ان نالید که دانه این به وزن انواع است زیرا که دانه ان سودا و سرخ
 و دانه این نوع مابین و سوسیت و سودا و سوسیت و دیگر دانه سرخ و ان نالید که دانه
 قوت و از ان نالید که دانه این نوع غمزه است و به برافت و با ان نالید
 مصلحت و به بر خور سودا و سوسیت که باین محل میزد و سبب حصول این دانه و غذا

و یا نیک کرم یا نیک کرم را در کینه کرده بر او نشیند و بر کرم بنشیند و متعده و کرم
 و زیر شکم را بروغن بادام گرم چرب کند و باز رنگ را بروغن بادام چرب کند
 با لعاب راست خفگی نبو شده و خدای خمر که در دفع اول مذکور شده میماند
 و اگر باین علاج رفع نشود بخور که در دفع اول مذکور شده علاج نماید و بعد از
 در معالجه این انواع خمر که مذکور شده تفاوت چند نیست و در دوا و غذا
 بیکدیگر نزدیک است **دایره** و چند است که بر متعده به میسراند که در دفع هرگاه
 در دوا و غذا و معالجه و بر متعده به میسراند که در دفع هرگاه
 خمر از او فراید و یا با دهم و دوج است یا به دهم و دوج است و ان دوا و غذا
 غذا از دست غمزه نیست یا دانه چند است بیکدیگر نالید که یک در نهایت صحت
 و از ان نالید که دانه این به وزن انواع است زیرا که دانه ان سودا و سرخ
 و دیگر دانه سرخ است از ان نالید که دانه این به وزن انواع است زیرا که دانه ان سودا و سرخ
 و دانه این نوع مابین و سوسیت و سودا و سوسیت و دیگر دانه سرخ و ان نالید که دانه
 قوت و از ان نالید که دانه این نوع غمزه است و به برافت و با ان نالید
 مصلحت و به بر خور سودا و سوسیت که باین محل میزد و سبب حصول این دانه و غذا

چنانچه در صدراع صادر گردیده باشد و این غریب را اربع مثقال تا ده
 مثقال با عرق کاسنی و قهقهه میسر نمایند و بعضی اوقات سبب تشنگی
 مقدار چون مثقال یا چون شش الحید به یک و بند بس مانت و صفت سب
 مثقال است پرست حیلله کایله مقتر به است بلبله نم کند تا نم نزد بزرگ نم رگ
 از هر یک به مثقال مقدار نزد بخانه مثقال مقدار و آب کند تا حل کند و سیرا و تیرا که
 و بخت با هم بر ششند و چهار بقدر که در روز و در هفت و ده و در ده و ده و در ده و ده
 اجزا در حیلله اگر با دو برابر محول مقدار اورد که بر ششند معرفت چون مقدار و قدر
 غریب این چون در مثقال صفت طریض مقدار است پرست حیلله نزد بزرگ
 اورد مقتر به است بلبله از هر یک در مثقال مقدار سبب مثقال مقدار و آب کند تا حل شود و
 اود تیرا را بگویند و با دو برابر محول مقدار اورد که بر ششند و اگر بدون محول طریض
 استعمال نمایند هم در اجزای مقدار است قدر غریب از سبب تا و در ده و ده و ده و ده
 تا است مثقال صفت چون شش الحید که معرفت طریض است سوانق کفر تا نان و است
 حیلله کایله پرست بلبله اورد مقتر به قدر و در مقتر به قدر که در شریط چند سبب طریض
 از هر یک در مثقال نم شست نم کند تا از هر یک چهار مثقال شش الحید به یک در مثقال

صفت شش

صفت طریض

صفت حیلله

اجزای

اجزای تا هم نرم صلیب که در مثقال روغن که در یک با دو برابر محول مقدار اورد
 بر ششند و بعد از ششند استمال نماید قدر غریب تا یک مثقال و اگر در مثقال شش
 اندازه کند نم شست و این جوهر را صلیب تا در پنج حیلله است حرارت خراج
 حرارا مذکور شد که در اوقات و طریقی که در شش الحید که در یک است نرم صلیب
 نموده تا چهار روز در سر کرب یا رتبه بخندند و در وقت سبب یا با یک کایله
 هر چه سخن بسته شود بهتر است و اگر نرم و استن طریض صلیب با و سیرا است و اگر
 در طریض است که هر چند در کایله و در ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده
 آب اورد با شریخت و قهقهه بر ششند و اگر قدر در کایله هم با و سیرا بخندند هم شش
 و اگر غریب تر چند را شریخت اگر بخارا اکثر اوقات تناول نمایند هم در نرم و استن طریض
 و هم در کین حرارت خراج است و طریقی که در شش تر و اکثر شریخت
 و قدر در شریخت هم شش است و در کایله کین طریض است و سیرا است
 و هر نیز از هر قدر از حیلله و از هر چه سبب که در شش است و در کایله
 شریخت و هر یک بود و کین قدیم و سیرا است و در کایله است و شریخت
 شش کرده و حیلله باز و در شریخت و کین با مذکور باز شش است و در کایله

اورد تیرا را بگویند

قطع و پیر مرغابی و بیزه گاو و سوس که در مرغ مرغی و کبوتر مرغی و کبوتر مرغی را
 با روغن کبر سرخ در آون سرب چندین صلایه کند که رنگ سیاه شود و در آون
 نماند و هر یک که پیر مرغی را در روغن کبر سرخ سوم که در مرغی را با هم که از روغن
 افون و زعفران استعمال نمایند و اگر پیر مرغی را با ناسته سایر اجزا که فیت
 و اگر بوی پیر مرغی را با پیر مرغی کند هم شایه لیکن بیشتریش زوده که پیر مرغی
 ایادین باب شدید افق است و هر یک که سفید است قطع سوم که از روغن
 کبر سرخ سوم و روغن را با هم که از روغن و با سفید است مخلوط نموده استعمال نمایند
 و هر یک که روغن هسته زرده و او و سفید است سفید است سفید است سفید است سفید است
 با هم سرشته استعمال نمایند و هر یک که مترا از روغن که آن شتر مرغی است که گاو
 زرده و او سفید است زرده و او سفید است زرده و او سفید است زرده و او سفید است
 اجزا را نیک با هم برشته و استعمال نمایند که بسیار فایده است و هر یک که روغن کبر سرخ
 زرده و او سفید است زرده و او سفید است زرده و او سفید است زرده و او سفید است
 ناسته از اجزا را که زرده و او سفید است زرده و او سفید است زرده و او سفید است
 و سفید است که استعمال نمایند یا از کج زرده و او سفید است زرده و او سفید است با هم سرشته

استعمال نمایند و هر یک از این روغن ها که استعمال نمایند اگر دانه ها برون باشند
 بر چینه کرده بر آن نشینند و اگر در روغن باشد چینه را با آن آرد که در آون چینه که با آنها
 بر مسد و بکند از روغن با زعفران که آرد است **افق** و هر یک که پیر مرغی را
 مرغی مرغی از روغن کبر سرخ و او که کج را با آب در آون چینه نموده
 نموده و دیگر پیر مرغی را در کبر سرخ که از پیر مرغی خاک مرغی است که در کوبان شتر مرغی
 نبشته با دام روغن مرغی که در کوبان کبر سرخ را با مسد و پیر مرغی را که کبر سرخ
 فطری نرم که پیر با هم مخلوط نمایند و استعمال کنند و اگر کجورج پیر با روغن فایده یافت شود
 بعضی هم که فیت و اگر در روغن بسیار نشیند با ناسته آب برک نیک گیرند و با ناسته آب
 مخلوط نمایند و پیر مرغی را زرده و او سفید است زرده و او سفید است زرده و او سفید است
افق و هر یک که پیر مرغی را زرده و او سفید است زرده و او سفید است زرده و او سفید است
 نمایند و با ناسته که پیر مرغی را زرده و او سفید است زرده و او سفید است زرده و او سفید است
 و دیگر که کلیل الکلی با روغن کبر سرخ که پیر مرغی را زرده و او سفید است زرده و او سفید است
 الکلی الکلی با روغن کبر سرخ که پیر مرغی را زرده و او سفید است زرده و او سفید است زرده و او سفید است
 اجزا را با هم کوب کرده و بویانند و در آب نیم گرم نبشته و اگر کجورج این اجزا باشد

افق

در عرض دایب انقباض شده و یکدیگر را که در کنار راز و سر سبک یا با افتاب صبح
 حواجز را رسا و سرزمین ساینده با هم مخلوط و غلظت یافته و در وقت
 بقیه همین باب آنست که هرگاه بعد از این تدریج خون با فراطی آمده باشد
 ضربه با سلیق بکند و بعد از آن مثال خون بکشد و بستن بازو را در آنها محکم نگه دارد
 بر که که در بسته ضرب کردن و بکشدن خون را باز میدهد و غلظت از او میماند
 مناسب است و هرگاه ضربه را با هر سه طرف آخر و زهر دارد و غلظت را در هر
 کمر آهسته آهسته از یک در یک و در آنک باب سبب دایب به هر روز به بند آمدن
خمس نه بر استقامت و آنها که با الم در طرف شود و آن بکشد و اجابت اول آنکه او در
 چند استعمال نمایند که آنها بر روی ایام خشک شود و بریزد و دیگر آنکه او در چند استعمال
 نمایند که آنها بکشد و بر طرف شود و دیگر آنکه او آنها را قطع کند و بکشد و بر طرف هر چند این
 معالجه خطر عظیم است زیرا که استعمال دایب صحت را بر جان آفرین است که در جبهه دیده اند
 عارضه شود و بسبب غلظت میگردد و دیگر آنکه سواد غلظت که در بدن جمع شود از این طرف
 منفذ میشود و بعد از آن این طریق در بدن منتشر میشود و سینه میبندد و بهر حال
 ترک علاج احوال است و اگر هم علاج کند یا به بستن و آنها یا استعمال او در

که برود

که برود خشک کند و بر هر قدر بر کینه را که از غلظت و غلظت شده و در هر طرف
 دفع با الم در نزد جبرین جراح که در وقت جراحی و کمالی در این زمان با نظرها
 از اندام و سایر در پنج و شش بود و در آنکه قطع و از آنکه آنها میبندد و کمالی
 دفع میشود و آخر آنکه بکشد و دفع و آنها را محکم بست و با سلیق قطع و از آنکه
 در دم و جبهه مقرون بهلاکت شده و بعد از استعمال سکنت و جبهه و طاعت
 بنده و از تفریق و سایر غلظت شده است چون سیلان خون غلظت میماند و از آنکه
 دفع میشود بر طرف شده و بعد از کمال تقریباً با دایب شترانی حرکت آمده و بعد از آنکه
 مشرف بهلاکت شد هر چه در شش باطل شد قطع و قطع و جمع و آنها را با سلیق
 مناسب است و صورت غلظت است چنانچه دانستی اما طریق استعمال
 او ویر که او بر روی ایام خشک شود و از آنکه جرات اول نیم نمره مقدار از رقیق
 پوشتنی که بر جبهه السواد که با درخت سواد و بنا بر با دایب که در عرف کلاه با دایب
 که بیدار و علناً افتاد با دایب که بیدار و سواد از رقیق پودت مار که غلظت و اگر غلظت این
 اجزا باشد بعضی هم کافیت و دستور بگوید کردن نیست که دیکر سفالین را ته
 او را را حذر کند و بکشد و شتر را بوزنانه و این او ویر را بر او بریزند و

بر با لاس و دانه را بر آن کوراج کند از آن چنانکه دود و بخار آن جنب دانه نرسد
 و اگر دانه اندرون باشد بعد از درخ از قفسه حاجت که دانه بیرون آید
 باشد بعد از آن و اقوی تر آنست در این باب که با دانه است و شش ترش
 میزداید که بخار چوب که بر کاه کرده اند با باشد که گشت کند از سر
 آویزد این ذکر یا میگوید که خرف تر را بگویند و آب آنرا بگیرند و بنده را
 بان ببالانند و استعمال نمایند و اگر خشک میکند در طرف میکند و صحت بخرد
 و ایام آن و دیگران میگویند که این شیف معده است از موده اند که بواسیر را
 خشک میکند و مراکله و صفت آنست که بگوید غصه را و در یک مساب نه میزد
 همین یک سرخ کوب کرده باشد با آب بپوشند تا نیکو خشک شود پس
 در مساب نه میزد کنند و تا چهل روز در افشاید که از آن فیه روزی برآم
 زنده و آب زهر آنرا بپوشند و بعد از چهل روز بخورند از او را با بکشد از مری
 و بصیرت و عطر و حرف که نفاذ می ترسد که نماند از اسهال و در مخرج است
 غصه که کور با هم بیا میزد و کتب در میان بعضی از شیف استعمال نمایند و خدا
 شاور دهند که در شیف شش حاجت غصه و دیگر مایه نه است و از آنجور که شیف

عصاره لطیفه است و استعمال کند در شغال اجزا را نرم کوپد و با هم مخلوط نموده
 بواسیر بطریق مرسوم استعمال نمایند دیگر جزء است و غلظت و خفت البلوط را نه است
 و بعد از بواسیر را با خمر شسته باشند بر او بپاشند طمانی دیگر زرده چوب زده
 شک مسا و سرزم که پدید بار و غن کمر سرخ و سوم کافور و مرم نموده است
 نمایند طمانی و دیگر پوست اما عصاره لطیفه است و خفت البلوط جزا سر کند اجزا
 مسا و سرزم که پدید دیگر شسته استعمال نمایند و در خمر شسته بپوشند غلظت
 انقلاب است و هرگاه بواسیر در اندرون باشد لایحه را باین ادویه الود و لغوان
 شیف استعمال نمایند و اگر بعد از این ادویه و صبح بهم رسد ادویه که در شیف
 و صبح مذکور شد استعمال نمایند اما استعمال ادویه حاره که دانه را بخورد
 در طرف شود هر چند این نوع عسل بی خطر است زیرا که استعمال دوا بر تنه
 سب و صحت میزد و کاه باشد که باین تقریب خاصه دیگر حادث نشود
 و ذکر یا میگوید که بر عین بواسیر بهتر و با سه است از است از علاج
 تنه و هرگاه خواهند باید اول ضد با سلیق کنند و بعد از آن متوجه این عمل
 شوند و طریق استعمال ادویه حاره است که غلظت یون نهی و با یک کاه

هر یک که باشد بر روز دهم پنجم خرداد که بر سر برفین کرده باشد قدر بر یک پانزده است
 حریم رکن را بر روز دهم پنجم خرداد که بر سر برفین کرده باشد و بجز این که بخواهد
 استعمال اینها وجع بر سر شدت کند که کثرت نتوان آورد و نصف روز یا یک روز
 هفت و نه ویلی از حریم یا هفتاد که در سکنات وجع که نوزده استعمال
 نمایند و باز استعمال اینها و دانسته اند که دو اسب و نه و بعد از آن با روغن که گفته
 مرهم نموده استعمال نمایند که در درازنیک میبرد و هم دانه را می کشند و بعد از آن
 دانه مرهم سفیداب تا چند روز و بعد از آن مرهم که در استعمال نمایند که جراثیم
 گردد و اگر بر یک کلم باشد هر یک از حریم ها و دانه ها که در باب سکنات وجع که
 مرهم سفیداب و مرهم که در زرافعت و اگر دانه و سایر طهارت باشد بگردد و روغن
 معتدل را برون بپزند و صحت برون بپزند که است تا از اطراف توی بپزند و در
 یک روز و آنجا بگردد و باید بود است و در استعمال نموده و بعد از آن با حنظل و روغن
 روزه و جرب کرده که بر خود گذشت **سخت نماییون** است اتفاقا و در آن روز
 منقال زنج سرخ زرد از هر یک یک منال ترجیه منقال یک است
 هست منقال سفید یا زنج منقال اجزاء را که گفته و بجز با سر که فرس نمایند و در وقت

حاجت دوس تا نیم کوپیده بطریق که ذکر شد استعمال نمایند صفت دیگر زنج نیست
 زنج سرخ زرد از هر یک یک منقال ترکی و منقال الکلساب نیم و بجز
 منقال رکن یک منقال اجزاء را که گفته و بجز با سر که فرس نمایند و در وقت
 صفت مرهم رکن و منقال از دند که منقال موم زرد و ملک الکلساب که بر سر
 کوپیده را پنج که منحل است از هر یک یک منقال روغن زیتون سی منقال اجزاء را با هم
 بپزند و باز رکن را از زردت برشته تا مرهم شود و صفت مرهم سفیداب و در سکنات
 در سکنات اثنی عشر که نوزده و این **صفت مرهم کا و زرافعت** مرهم که در سکنات
 قطع مرهم کا و زرافعت از هر یک یک منقال روغن کل سرخ است منقال موم و روغن را که گفته
 و او را که گفته و بجز اضاف نمایند و یک سفید نیم مرغ و نیم منقال که در
 نرم نمایند و اضاف نمایند و در آن چند آن بپزند که مرهم شود و اگر غلیظ
 و و یک بر و یک مرهم رکن باشد بپزند و او را که گفته و در آنجا که
 شد خنک نمایند و بر روز دهم پنجم خرداد که ذکر شد استعمال نمایند و او را
 حانه انداخته و روغن در آنجا که ذکر شد که او را در آنجا که ذکر شد
 سوزن خنک را که یک ب نیمه زنج سرخ زرد و ملک الکلساب یا صفت

صفت مرهم

و چنان برهم رنند که چون موم نود و بلورین سر بر هم استقال نمایند و هرگاه
 با سبیلان خون باشد امیت است بیه بر سر رخ صد و پنجاه
 مثقال کف دریا سفید اب قلع از هر یک دو مثقال سرخ یک مثقال کافور
 نیم مثقال بیه بر را بدستور نغز اول که دارند و سایر او و بیه را نرم صلا
 کرده با هم خلط و مزج تام داده و مثل سر هم استقال نمایند **در وقت اول**
 سوختن در وقت اول سبیلان اگر حدت و مخاط صغیر باشد بول باشد و علامت
 شده در کفیز رالت و سر علامت بده صغیر آنچه در صدان صغیر
 شده که رشتند و بنامدن حرکت بول بیامدن خبر از عالم خاک که بول صلا
 درون خیزد و نیم خیار خیزد و نیم که در ده ششتر نیم خیزد از هر یک دو مثقال اب صاب
 برده قطونا و سه مثقال شربت غنیمت و اگر بول نوز نیم مثقال تا یک مثقال زردی که
 که به باوق البروز با و التفرع بر شش شربت غنیمت و مثقال و باوق البروز
 نیم مثقال و بدون باوق البروز اگر شربت غنیمت نیم بول نوز و التفرع
 کافیت و صفت باوق البروز است مغز نیم خیزد اگر که مثقال مغز نیم
 خیار نیم مثقال مغز نیم که و بزالیج نیم خیزد مغز با و ام مغز نیم بول نوز است

شش

خشا ش سفید کل انبی نیم کف از هر یک دو مثقال بکوبند و در سر نازد و خدا
 این رنگ داشت و ترو عین شش و دانه نوز و با اب صغیر است
 و دانه و غذا پخته نافع است و اگر سبیلان تره شانه باشد علامت
 رالت و آمدن چرک با سوزن و آمدن که خبر حدت است با بول شش سر کف
 صبر اوقات و خارش و دانه و دگر بول از قصب و از مقده تا سر قصب
 و کاه باشد که تره در این مجز باشد و علامت شده است خارش و سوزن
 و وجع موضع حشمت ازین بزرگ و کاه باشد که درم در قصب حدت
 شود و اگر سبیلان چوشن چند باشد در شانه یا مجرای رالت که از البرز
 اب صاب النان کوبید علامت همان علامت تره شانه است و اگر که
 در تره دفع شدن چرک بجز است و در جرب النان دفع شدن آنچه
 شبیه است و در جرب النان کاه باشد که در روتی سیان میگرداند
 و کاه باشد که قید غوغا دفع میبند و با اب صغیر چرک کف حق تره است
 و در سایر علامات تره و جرب با هم ترکیب اند و معالجه بزرگی است کرد
 آنچه که کاه خواهد شد علاج در هر یک از تره و جرب و شانه اگر علامت

[illegible]

برای این که در این کتاب
در بیان این که در این کتاب
در بیان این که در این کتاب

عبدالمجید

مقصد داشتن بآنکه مالیدند دیگر مقرر می کردیم مشک نیم دریم بپشت شغال
روغن زیتون مالیدند و دیگر حکایت باروغن زیتون یا حیثت باصل و روغن
سبزه و آنکه لب یا رمود داشت و روغن مغز گاو و قهقهه و با عاقر قزاق
نیز نافع است و آنکه مصلحت ذکر و آیدین شیر گاو تازه و روغن کاه
کرده و اگر قدر مرغیات و نمک ترکی را نرم ساخته و با روغن که در مرغی
بیشتر که و مخلوط نموده کمره عطانیاید با فیهرات و اگر قصبه با روغن
زیتون چوب کرده و زرد را خشک کرده و نرم ساخته و با روغن یا شند نبات حلیف
می شود و شیخ طری از اجرب است است و غرامین را خشک کرده و نرم
ساخته و با روغن زیتون بر قصبه عطانیاید یا نافع است و طریح حسن روغن
زیتون و روغن کرکس بطریق روغن کمره سبزه است اما تدریج و با روغن کاه
با و در قصبه و مصلحت است از آنکه ملاحظه کن خوبرویان و معاشرت و کاه
و معاشرت با این و و بدین صورت با ناس و مصلحت است نصفه و با و
حکایت شتر بر امر جمع و حکایت اوقیس از جهات و نظر بر کاه
حیوانات خصوصاً اوقیس از آنها شتر را رخ و کره و بکندید مدخول از او می

در این کتاب که در این کتابخانه است

عبدالله بن محمد بن عبد الله

بسم الله الرحمن الرحيم

مجلس عمومی
دعوت به

روغن بادام گشال امضا نهج نموده نوشته و اگر آب سدر و غیره منقش
 با گشال ایام رخ نیز از دره و در سبب سبب نوشته افشا است و اگر گشال
 میان چار منقش طریقه صغیر را با و منقش ایام رخ نیز و گشال سوره جان
 بخوبی نماید که سبب سبب دیگر نموده و اگر سوره جان در روز سدر
 چهار منقش باشد شش باب نوشته شود بعد از آنکه در سدر نموده و
 با سبب سبب افشا است صفت سوره جان سوره جان شش منقش
 با سبب سبب افشا است سبب سبب افشا است سبب سبب افشا است
 پست حله زرد و پست منقش که کوشن یک سبب یک حله زرد و پست
 که سبب سبب افشا است سبب سبب افشا است سبب سبب افشا است
 بادام چار منقش نیم صراف سدر و چار منقش افشا است و سبب
 و سبب افشا است سبب سبب افشا است سبب سبب افشا است
 با سبب افشا است سبب سبب افشا است سبب سبب افشا است
 ان است سوره جان و رقی که سبب افشا است سبب سبب افشا است
 سبب بادام سبب سبب افشا است سبب سبب افشا است سبب سبب افشا است

سبب سبب

سبب سبب

سبب بادام سبب سبب افشا است سبب سبب افشا است سبب سبب افشا است
 دو دانگ افشا است سبب سبب افشا است سبب سبب افشا است
 یکم سبب سبب افشا است سبب سبب افشا است سبب سبب افشا است
 از حرکت دیگر و افشا است صفت ان سبب سبب افشا است
 کوپه سبب سبب افشا است سبب سبب افشا است سبب سبب افشا است
 اصول سبب سبب افشا است سبب سبب افشا است سبب سبب افشا است
 بر راجع سبب سبب افشا است سبب سبب افشا است سبب سبب افشا است
 از سبب سبب افشا است سبب سبب افشا است سبب سبب افشا است
 بعد از مدت سبب سبب افشا است سبب سبب افشا است سبب سبب افشا است
 و سبب سبب افشا است سبب سبب افشا است سبب سبب افشا است
 طایفه سبب سبب افشا است سبب سبب افشا است سبب سبب افشا است
 در سبب افشا است سبب سبب افشا است سبب سبب افشا است
 و سبب سبب افشا است سبب سبب افشا است سبب سبب افشا است
 اکله الک سبب سبب افشا است سبب سبب افشا است سبب سبب افشا است

خارج و این بق را بکثرت از اسباب انواع میسند لیکن در
این رساله اختصار بنده که چند نوع کثیره اوقع می شود و هم رساله
تبت از رسیدن بواسر سردیاب سردیدن سادوت می شود و علت
آن تقدم سبب است و وجع اعضا و متطر که ببارسی کمان کنش می کشد
که تا دلب که ببارسی میانه و کینه و ببارسی کردن و که بهند که کثره اند که
سرد و میسند و بهند علاج باید در این باشد و اعضا مانند که کند و با ارباب
کرم که اند و دلب به اند و کثیره کرم خوشه و نه بواسر سرد و دلب سرد و
ترش است و است اجتناب نمایند و غذا از ترش و باری از برنج و ماش استنج
مید نمایند و جلا و باز ده خم مرغ نیز مناسب است و تمام نمایند و در
باید و تنب رنج نوزاد کرم هر سبب این تب اول گشت در انقب کرم
با زردی که تنب به چرم بسیار کرم میسند و علت آن تقدم تب علی از اسباب
نه گفته است و هرگز چشم و از کثرت رطوبت و کثرت و زیاده و حرارت
و التهاب در سر و چشم که در کتاب در این کلمه سرخ بر سر باله و میسند و اگر
که در نزد هم می کشد مناسب است و دلب سرد میسند و در زون نیز تا خم خرقه

که در تبریز گرسنه و عطش علاج فزونی بزم نالی بس این تب نازد گداز
 و عطش و جود نازد است و عطش علاج نازد است بخور که نازد و جود و عطش
 این تب هضم نشدن و فاسد شدن غذا است و رسیده طاعت ان عروق از خشکی
 یا بدونی و سستی و نوزش معده و گاه باشد که در معده نیز باشد عطش بخور است
 و معده را از ان غذا نرسد پاک کردن و اگر نازد با حرک نموده آب نیم گرم و نمک
 بی شامه و ناز کند و اگر طبیعت اجابت میکرده باشد چنین چیزی نیست بلکه
 فحش آب گرم از بایم بی شامه که غذا نرسد را از سخت دفع میکند و گاه
 پاک نموده غذا میزند و بعد از آن قفسه معده و اگر سستی صادق قلیه ز رنگ
 یا ساق یا غوره و سایر غایب و بد آنکه در جمیع انواع تبها سردی در بعضی طب
 درش بکام معتدل از این معالجات است و بد آنکه جمیع انواع مذکوره از طبیعت
 بیم هرگاه از چهار روز تجاوز کرد تب نفع نماند و تب غایب و افصح است شغل
 به تب مختل شده و این معالجات دیگر معنی نیست بلکه معالجات مختل و کوش
 در هر مزاج و هر شخص و بک انتقال باید کرد اما تبها مختل که عبارت از تب است
 که احتیاط بسبب عفونت گرم نموده و ان حرارت عقب رسد و از آنجا سرایت

بجای

مختل

بجمع احتیاط در راج بکند و این تب مختل و نرسد بسبب عفونت احتیاطی که از سر و پیکر
 یک روزه که بختار گزشت بیفتت یا از وقت خطر و مجاری رسد و ان گاه
 که بسبب سردی و یخ سرد شده متعفن شود و دوم از اسباب عفونت غذا
 غذا از اسباب است که بختار نماند و جوهر مشرب را بر تازد یا بختار است
 بول فاسد مشرب یا بختار غلبه طوبت بر جوهر ان مشرب و اسباب طلب
 یا بختار عدم استعدا و ان بر حظم کاس مشرب یا مشرب جمع میان
 محکم در حضم فی و پذیرد و متعفن شود و سیم از اسباب عفونت احتیاطی
 و با اثر و جوهر مشرب از اسباب سواد و از طبیعت که با شسته و از راه سست
 جلد با احتیاط میرسد و متعفن میکند و چون احتیاط چهار است خون و صفرا و نفوس
 و سودا تبها عفونتی چهار است بعد از احتیاط و هر یک از این احتیاط را بعد از
 در داخل عروق متعفن نموده یا خارج از عروق مندر شده و بکد و غیر ذلک
 پس هرگاه تبعت در آخر عروق باشد تب لازم باشد و نقل نموده و کوش
 و اگر عفونت خارج عروق باشد و اگر پیکر غیر نجس بود که از بران مانده متعفن
 مسپنه چنانچه در هر یک مذکور خواهد شد تب دفع می شود و بماند از نوبه دیگر

تب مزمن است و این تب
 بسبب اسباب است و این
 نیز از صفات است و این
 تب غلبه بر اسباب است

و حکایت از من زانیر شود پس تبار خون را هشت است زیرا که هر یک از اعضاء را بعد
 نقیض آن یا در حروف است که لازم است و بطرف می شود که بر فاعل مرض یا
 یا خارج حروف است که دفع می شود و باز در فاعل دیگر می کند یکس بر ماده یا خارج فاعل
 فاعل هر یک که در خارج باشد و چون در خارج حروف می باشد مانند مخاطات
 دیگر مانند آب و موی در این باشد و در خارج حروف تر است که آب
 آن را نام احشا باشد و چون در فاعل باشد مانند آب و موی که در فاعل
 حروف باشد بر دو قسم است یا اگر از حدت و عین خون است و در حدت
 بر دو قسم است یا اگر از حدت و عین خون است و در حدت
 عفونت در او باشد و این نوع از آب و موی را لطیفه قمر است و عینه که در حدت
 در چهار روز و نوبت زیرا که عفونت نیست و در حدت حیثیت بر دو قسم
 از حدت نیست و لهذا این آب را به حلقه می گویند و در حدت خون می شود
 زیرا که نشاء آب عفونت نیست و یکی اگر متعین باشد باشد اما
 آنچه از عین و حدت خون باشد بدون عفونت که در حدت که قمر بر است
 و در حدت که حیثیت از اجناس ثانی بر دو قسم است و در حدت از اسود و خسر گویند

در حدت

علات است آن سر زنگ حبش با زبان و بر سر که در حدت است یکی
 و دیگر سر زبان و سایر علایق طبع خون چنانچه در حدت و موی مذکور است
 و دیگر از علایق این است که در حدت که در حدت صغیر از حدت که در حدت
 سبک و دیگر در حدت تر است که در حدت که در حدت که در حدت که در حدت
 انگی سر را و در حدت این آب تر است علاج ان ضلالت و ابتدا از حدت
 به سبب و اگر در حدت که در حدت که در حدت که در حدت که در حدت که در حدت
 مرض خون که در حدت که در حدت که در حدت که در حدت که در حدت که در حدت
 حدت به بر سر که در حدت که در حدت که در حدت که در حدت که در حدت که در حدت
 سبب آن از حدت که در حدت که در حدت که در حدت که در حدت که در حدت که در حدت
 که در حدت که در حدت که در حدت که در حدت که در حدت که در حدت که در حدت
 نهفته بخور از حدت که در حدت که در حدت که در حدت که در حدت که در حدت که در حدت
 تر نه در حدت که در حدت که در حدت که در حدت که در حدت که در حدت که در حدت
 نهفته و در حدت که در حدت که در حدت که در حدت که در حدت که در حدت که در حدت
 و اگر حدت که در حدت که در حدت که در حدت که در حدت که در حدت که در حدت

[illegible]

نیز خشت بعضی منبج در این تب مناسب است و سهولت را و ایامی که
 ایامی که در تب و سوزی که گویند بدین و بعد از دو روز دهم تب که در
 با سنگین و نیز خرد پس از تب و سوزی که اگر تب که تا شازدهم باقی
 باشد و از بلاشتهای جنونت زبان و شدت تب معلوم شود که هنوز ماه
 با غایت در روز شازدهم نیز سهولت بطریق سهولت قبل بدین و بعد از آن
 باز مبروات بدست آورده و اگر در این تب و سوزی و متوجه دفع و حدش
 چو شش زیا و و حدیان و شدت معالج و تجارب است در روز سهر طرف صبح
 تا این چهار مثال با نیز خشت و مثال یا آب کاشنی بر تب مثال با نیز خشت
 و مثال یا نیزه شش چهار نیزه شش که دو نیزه شش که با هر یک و مثال نیزه
 شش که شش که مثال آب بر زرق و بعد از با عرق پس و کاشنی و بنو فر یک
 که باشد و نیز خشت و مثال بنوشته و سهولت بطریق احتقان بعد از این
 بستن که اول آب گرم با نیزه مثال یک حمام و یک مثال رفتن با دام بر زنده
 و بعد از آن غلبه شش شش خطر خرد تر شش کاشنی بنفشه یک و یک خطر از یک و شش
 غلبه شش از یک است و از یک شش و در زمان شش با نیز خشت و در چنین

و غلوس از بربک و اشتغال روشن با دایم چهار اشتغال غرض و اشتغال غرض نمودار
 دیگر صاف نمایند و چهار بخش نموده هر بخش را یکدیگر بریزند و با آن را میزدند و در میان
 چنانچه که گوشت فستق سرخ و سفید نموده و با باقی کاغذ و کلاب و آب گشنیز و آب
 خیار و آنرا که سرکه در شیشه کرده که در پیش دوغ و در پیش درازند و اگر نه این اجرا را
 نموده بعضی از آنها کافیت و اگر همین ماضف زیاده باشد و آخر هر روز فایده
 سعد و اگر در اختتام و مراد از بربک و ده و یک تا نیم اشتغال با آب سب
 به بند و اگر مجموع آنها یافت نموده بعضی از آنها کافیت و در این تب و در ش
 چشم و یا نرفتم و چهارم به هم با شوی یا نه یا بن کوبه با می مرصع و آب
 معتدل الحار و که برگ پند و جویم کوب و کمر خط و فقه در او جوشانند
 باشد ساعی بکند از نه و بالند و اگر این اجرا باشد آب نیم گرم کافیت و در این
 تب مرصع با آب ریخته نموده و کمر را در بزند و منحل سرخ و سفید بزرگ است و چنانچه
 و با آب که در این تب کند اما خوب لازم است که صفرا و بعضی از این تب نیز لازم است
 و نشانه و غرض از آن در روز و در وقت بول با آب و علامات حقیقه محرقة است و در این
 صبه و محرقة از نه و بالند و با آب و در این وقت دریا و در این احوال صبه که در حرقة و کمر

اگر در بربک کند
 و از درون شش و بربک و در وقت
 و با آب

نیت خفا که نیت لازم صفرا در هر که با احوال شدید و صبه باشد
 محرقة است و هر که با احوال صبه باشد سستی است نیت لازم و آنرا در ماضف
 و لند و علاج این همان علاج محرقة است که در یک بزرگ و در این نوع که در
 محرقة باید نمود و آنرا در دو و غذا و نه تا ابر مستر کند اما تب صفرا در هر که در
 صفرا در حرق مثل صفرا و کبد و کمال و در این و غیر آنها از صفرا که در جوشانند
 مستحق شده باشد از این میگویند و علامات این تب است که از نه و بالند و در کمر
 خفیف میشود و تب به هم میرسد و بعد از تب حرق می آید و بعد از حرق تب الکلیه
 رنج میشود و در روز و یک تب میباشد تا آنکه در روز ششم باز روز و سرتاب
 میشود و حمله از روز ششم و بعد از تب از اول نوبه تا قطع شدن تب از نه و بالند
 میکند و اگر از این تب بخانه معلوم می شود که در صفرا در این تب است که اگر تب
 چنانچه در انواع چهارم و کبد که در جوشانند و کمر از علامات این تب
 نشانه است و تلی و آن در روز و یک و در ششم و در صفرا در وقت
 و اضطراب در وقت و تب در روز و بول باشد تب به هم میرسد و سایر علامات حقیقه
 چنانچه در صفرا در لازم است که اگر تب صفرا در روز و غیره باید و در روز و کمر

و دستها و پاهاست با یکدیگر بر زرد و سرخ و در بقدر نیم مشغال یکبخت
ان رو اند **خبر** شش مشغول یک از هر یک مشغول این هم از هر یک مشغول
 غایت از هر یک مشغول هر یک بپوشه و فرسود زنده هر کدام این است
 تا بهر رخ نشود و انداز طبیعت چنانچه مذکور شد شربت صمد بنده خصوصاً
 هر کدام با درم دست و پا و صورت و شکم باشد باین دستور که از چهار
 مشغول تا هفت مشغول بنده و هفت مشغول که سیه بنده تا دو اند و زرد و
 از نفع ظاهر شد است و چهار روز بنده هر روز چهار نوبت را زیاده و کم گاشنی
 از هر یک یکبخت و در دو روز هم سیه بنده یک از سیه تا که مذکور شد **شربت**
صمد را زیاده پنج کوزه گاشنی از هر یک و مشغول بپوشه
 پنج مشغول را زیاده پنج کوزه گاشنی از هر یک و مشغول تا آخر شربت
 اسارون سینه از هر یک مشغول نیم روزی شربت و اما پنج روز و ده و اند و نیمه صمد
 مشغول و پنج کوزه است شربت و زرد و گاشنی تا سیه بنده و یک غیر بقدر و دو
 تا نیم مشغول صمد را غایت یک سینه و یک روز و ده و پنج و شش روز و نیم است
 و که آب و این هر فرقی است اما آب بلور که از آن خارج کردن متعین شده است

متقال بخورند یا از سهند که درین آن بخورند و در ایام منفی غدا در روز
 مسهل بخورند آب با گوشت بز در صبح بخورند و در منج و شربت بز در قلیه از کهنه
 مذکور با تر حنظل یا پاشنی آب اندازند یا قیبه نوبه و سینه و زرد و
 قلیه جلا و سیر نهند و بعد از آن نهاده است بخورند که مکره البته نافع است
 و اگر مکره از احتراق بجز باشد یا سودا طبع و طبعش مجمل طامات روت
 مزاج است چنانکه در سینه بفرستند و در دود او در طامات و طامات نیست
 شربت ریش از زبان و بدن بسیار دلاغر و یک دو تیره که شربت است
 و علاج آن دو نوع بدین گوشت که بخی از کما در زبان من و حره اسط
 خود و پنج راز یا زهر سوس بر سیا و نمان با در پنج بویه از هر یک و متقال
 که شربت متقال تر بکین و در متقال و بعد از شرب روزی من منج را با منند
 کی بقای پنج پاستر بخورند از هر یک و در متقال و فلوس خیار جیره و متقال
 و دهن با دام یک متقال و اگر در شربت سهند یا ریح فورا راجع کرده و در روز
 و صبح سهند را بخورند نه بهر است و اگر قلیه و طامات نباشد ماه العشر بکین
 و درین سهولت نافع است بخورند که در ریح و سهند را جلا و جلا

و نه بوشتند و بعد از آن مسکین بفرستند و در صبح و نوبه یا به سهند که
 بوشتند و چنان بر شرب رو بکند یا به سهند که را با چون پنج پاستر نهند و سهند
 با یک که در روز نوبه جوده نهند و درین منج نهند از سهند شربت که است البته نافع
 است یکی از طبع مسهل و در این مرض نهایت که با حسیطه است
 که کهنه ای که پاستر از منج این دود متوجه دفع شدن سورت من است
 از شرب ماه مذکور در مسهل اولی است لیکن با دود معالجه بدین منج است که کهنه
 و بعد از متقال با کهنه منج چنان منفی نهند با شربت و طامات و تر باق نهند
 در سینه بسیار نافع است خصوصاً هرگاه حرارت زیاد و در مزاج نباشد
 اینست یکی از معالجات حییات حلیله که کهنه نهند و بعد از آن حییات حلیله است
 که شرب از این افاد مذکور نیست در سب و طامات و علاج متقال است و طامات
 بر یک امسی با سم خسی کرده اند نهایت تعذیر انما لاین با این شربت چون
 بجز حشر خسته و آن تجی است که در وقت نوبه بر منج خشی میکند پس آنکه **حشر**
حشر و آن نبات که در وقت نوبه خشی میکند و بهوش مینوی و تا عرق
 نکند افاده میشود و بجز اگر مکره و آن بفرست و نادر از مکره و نادر

نوبه دوم که باشد که مشروط بر سبب تریاق فاروق اندر یک بقدر و در آن
تا نیم مثقال توان داد و صاحب خلاصه التجارب تجویز دادن ماده هر حیوان را که از آن
و غذا در این تب مرغ بکشد و خرد و یک کباب کرده آب از آن بپزند و در یک طبیب
ما را الشیر باقیه و آن با شربت قند غدا سه مرتبه بدهد و اگر کرده اند و سخنران
دو است که آب از شیرین و آب زعفران و گاهی آن با شربت سیب است
که داده ام و بسیار نفع یافته ام و زرد که حکم مرغ و در بجا و با حرکت کباب
و مرغ بکشد و می توان داد و آنرا که سبب از صفرا باشد تا در المرقع است
و شش زردش میگوید که این ماده غذا از سمیت نیست لهذا علاجش از نوع
اول صفت است بلکه قابل علاج نیست و علامتش آنست که نوبه آن به درون
عقب می آید و هر روز نیست و علامتش دیگر آنکه صاف نمی شود و در جهان
مرغان صاف می آید و آنکه صورت و بدن در اقل عرض نیست و اگر می آید
و اگر نیست که در روز چهارم می کشد و بهر حال علاج آنست که خفه که در گلو
نماید که در روز غیر از این که در سینه آید از بزم و تقوی به بهر است
که در هر مورد مذکور شد و ما الشیر آب از ترش هر صبح بدهد و غدا بهر

در تجویز است که در نوع اول مذکور است و اگر آنکه بوی این جنس را نیست
و باطل در این نوع نیست بزم باید بدهد و اگر که با آنکه از حیث نوبه
شد مغذات هر یک و از ترکیب آنها با یکدیگر انواع و از او بسیار عمل
می شود چرا که ترکیب از جوین مختلف می تواند شد و ترکیب صفت یا بوی ترکیب
از دو نوع یک چیز است و آنست که شد ترکیب دو نوع صفت یا بوی که در اندام است
و انواع ترکیب می شود و می تواند بود و لازم با لازم و در لازم و لهذا آنچه
براد و از حیث در علامت نیست مثلاً اگر که در وقت باشد نوبه هر روز بهر
بغیر می آید و هرگاه در صبح و در باشد نوبه هر روز در یک بر افتاد و تشخیص بسیار
علامت و در آنچه مذکور شد و ترکیب بر دو نوع می تواند بود و یک آنکه دو ماده مختلف
جداً که در وقت متعین شده باشد مثلاً که ماده بطن در جگر و ماده مختلف
صفت و در جگر و در باشد و در آنکه دو ماده مختلف با یکدیگر مخلوط شده متعین شده
باشد مثلاً که در سینه و از او مخلوط بعد از بطن و در یک متعین شده باشد مثلاً
هر یک از اینها متعین است چرا که ترکیب خاص و ثباتی در باطن است
می تواند شد و ترکیب و ضرب و وقت آنها با یکدیگر با یکدیگر

در روز جمعه و اگر نوبت باشد بعد از پنج در روز که نوبت نباشد بعد از
 پنج در روز که نوبت نباشد یا نوبت کمتر نباشد سه روز از وقت غلبه
 پنج کاسنی که در زبان است سه روز سه روز سه روز که نوبت نباشد
 سه روز که از هر یک و متغی غلبه است آن از هر یک و آن که نوبت نباشد
 غلبه سه روز و غیر از هر یک متغی در وقت با دم یک متغی و دیگر در وقت دم
 و در آن روز هم به نظر که روز نوبت نباشد و اگر روز نوبت نباشد و اگر روز نوبت نباشد
 غیر این ایام هر روز که اتفاق افتد و بعد از آن هر روز در متغی که نوبت
 باشد نیم کاسنی بدین و اگر غلبه طبع پنج عملیات آن در وقت غلبه مذکور شده
 باشد و کفنه و کسین بدین و بعد از آن روز هم به نظر که نوبت نباشد و از مویه یا از مویه
 و غیره نشاء مناسب است و کفنه یا از مویه یا از مویه و از مویه یا از مویه
 شش روز هم شربت و نیا در که در تصرفات متغی است روز متغی که نوبت
 باعث الغلبه و متغی شربت را زبان و نیم کاسنی از هر یک که متغی و در وقت غلبه
 شربت و نیا در آن نیم کاسنی که سه روز از هر یک که متغی و در وقت غلبه
 است متغی غلبه که در زبان از هر یک و در متغی که کثرت در متغی از هر یک

پیش از آن

پیش از آن و صاف نمایند و با هر متغی که پیش از آن که بعد از آن
 و بعد از آن و در وقت غلبه و در وقت غلبه و در وقت غلبه و در وقت غلبه
 شش روز و نیا در سه روز و دیگر بدین که مذکور شد و بعد از آن که نوبت
 بود در وقت دم و در وقت غلبه که در وقت غلبه و در وقت غلبه و در وقت غلبه
 و کفنه و کسین و نیا در وقت غلبه و در وقت غلبه و در وقت غلبه و در وقت غلبه
 بسیار نافع است و در آن روز هر یک که نوبت نباشد و در آن روز هر یک که نوبت
 مذکور شد نافع است و اگر عملیات غلبه و نیا در وقت غلبه و در وقت غلبه و در وقت غلبه
 و در آن روز نافع است و در آن روز نافع است و در آن روز نافع است و در آن روز نافع است
 که در آن روز نافع است و در آن روز نافع است و در آن روز نافع است و در آن روز نافع است
 این شربت که نافع است و در آن روز نافع است و در آن روز نافع است و در آن روز نافع است
 قطع نماید و مراح را با سلسله مراد که در وقت غلبه و در وقت غلبه و در وقت غلبه
 کسین بر روز که نوبت نباشد و نافع از آن یا نفع ام و در آن روز نافع است و در آن روز نافع است
 که نافع باشد و در وقت غلبه و در وقت غلبه و در وقت غلبه و در وقت غلبه
 کثرت در وقت غلبه و در وقت غلبه و در وقت غلبه و در وقت غلبه و در وقت غلبه

غلبه

انیت بسیار آرد و به علاج نماید و غذای آن جو یا برنج تازه با نمک و کاه
 نان جو را با دوش برهند و نان کن درم نیز میتوان داد و از میوه ها هند و از دانه
 میوه خش و سبب برین رسیده و در دوش و خشخاش تازه بسیار ناسبت
 و طرف شام گوشت بزرگ و برغله و بر تاز و مرغ بچه و خر و بچه و بر تاز و مرغ
 و خشت نماید بدون روغن و کنگره و با چوب برنج ناسبت است و از دانه آبریز
 چنانچه مسکت را در دوش و خش و بر تاز و دانه کلاب و آن حوالا بسیار باشد و از
 میوه های سرد و خش و برنج و سبب و بر کلاب و از دانه چیده باشد و برگ سبب
 و کنگره باشد و درخت خوب و با هم را برین میزد که اگر کن باشد و بوشین مگر
 خفته و کمر غلظت بسیار نافع است و مندل غده و کافور و کلاب و از دانه
 سبب مگر تر باشد و در دوش و اگر ضعف باشد بگذرد و میان حمام و خش
 و حمام باید که معتدل باشد و در بعضی وقت کند و بکام که برون مرای تمام بر ناز
 و در بعضی وقت با دام و اگر نباشد بر دوش نمک و بر بکند و بعد از آن نمک بکند
 و دیگر باید که از هم و غم و خشم و از کین و کشت و حرکت مفرط و هر چه خشک
 افزاید محترز نباشد و از آنچه او را خوشتر مرای و سبب فرج ذنب ط

طی میزند با نیت معتدل باشد و نیت با اعتدال و ضرر و از باب طرب و
 معنی آن خوشتر او از ساز و با یک کوزه اندک و از جوش ساز و با معتدات
 طرب آنکه باشد شمشیر نهانه و خیر آن و نیت دور و راست و بکاه
 و با الجدر آنچه مرغی با آن تربت باشد باید که تپانده و از آنچه مرغی باشد
 باید که از او دور باشد نیت محج از علاج تب و تق لیکن اگر این تب
 با تپانده و در بعضی وقت باشد باید که از سبب و جویک و خنک باشد
 و علاج تب غلظت را با سبب تمام کند و سبب غلظت ندهند و اگر با دم کی
 از اسباب جمع شده باشد و از غلظت و تب و دم کند و در بعضی وقت با تخم آن
 نیت جرات مسجحات و نیا و کند و سایر احوال که اکثر اوقات با دقت
 مسجده شمر سر و اسهال و غیره از آنک مرعات جانب آنرا نازک
 چند بزرگ اگر سر نهان باشد با الیتر با قوس خشخاش و کفایت آن در سر نهان
 نهان که سر نهان باشد با قوس خشخاش و بر ناز و با کوب و علامت ناز
 باشد چنانچه در نوع اذال سر نهان که سر نهان علاج همان که که سر نهان کند
 و اگر با علامت فله و مرآت بر وزن نیت باشد و آن در سر نهان که سر نهان

و من بخشد و لی که در غریب رسد باید که خوبت زینکه حرکت
 مو از سر خود سائید نژد و الا که باشد که تا سر خود اطراف که خدی
 سرش بر سر آن حفظش از سائید شدن میکند بهر که در راجحان
 پاک کند که یک سر دیگر نرسد زیرا که جمیع آن است که بهر سر که رسد باز
 بهم رسد **از سر خود** سر خود سر خود و لید و خد را از انج بسیار باشد
 و ذکر حاج آنها مطلقا بطول می انجامد سید که خبر از او دید بیشتر که الفی و ذکر
 و ذکر خبر از او و مشوره آنها بداشت چنانکه با خود داشتن شرح
 کویر و نا در سر سدا و نه بر تخته هر چهار یک را که بسیار در شتر تاش
 و نا در هر حیوان و نا در هر کس و جد و از خطا و کفر و عیبت و از هر مار
 و تخم و هر که مخفی بر یک از آنها را ضرر است و مالیدن و از آن هر یک
 از آنها در مساجع محوم سر خود و لید و خد را از انج بسیار که الفی و ذکر
 جمیع محوم تریاقه فاروق است بعد از مشوره بطرس و دیگر تریاق الطین
 که کفست است بهر و است از حیت الله رسد و بر بدن که در چوب کند و ما

در جبهه بیک طرف
 سبب باشد

مساحی و در محصل تمام آورده باشند قدر شربت کینقال نیم و در غیر
 شنج ابر ما بقدر نصف یک از آنها افتاده و این تریاق بقدر نیاز
 در هر پاک میکند و دیگر تریاق ابر که کفست آن است جویا نام از او نه
 حب الله عزلی از اسب و سبب با بر اجزا حدی تمام آورده باشند قدر
 شربت کینقال و دیگر این ترکیب است که در دفع تمام سودم عظیم الفی است
 بر که سه آب خشک ده مثقال مغر که دو مثقال کینقال کینقال نیم از او
 که سه مخطوط نمایند همچنین این ترکیب در وقت سودم عظیم الفی است
 کرد و شش مثقال سه آب یک عظم از هر یک کینقال انج که پدید و قدر که
 خیر که قدر شربت تا هشت مثقال و غیر در این ترکیب مغر نیست و شنج کینقال
 افتاده کرده اند **انکه پیر** عام الفی در محوم مشوره است کاب کرم و روغن کاه
 و آب کینقال در او چوب نیده بسته و آب یک محصل او بهر بوشه و کز
 قر که و بعد از آن شوره روغن کاه و کز بوشه و اگر نا حرارت تمام از آنها
 و حرارت مغر و شنج مغر و شنج و آن بسته صندل و کاه و زیز بستان
 جب که محصل است باب خیار و کاه و کز بوشه و کز بوشه و کز بوشه و کز بوشه

در جبهه بیک طرف

سحر که در کتب برده نظرها و اما الفیر و شبیه کاویاست شده و از یوه باخیر
 و هند و اندا و انا و نارین و از بقول مکارها و غرقه و کشف و کده و چنده و اگر آنکه
 رودت ستم از جی اعضا و سر و بدن و عرق سرد و خواب بسیار و کسکی است
 و باطن هر کوه و سرداب گوناخته و حلیت با شیر و جندید ستر و پیش نیز و در پستان
 چپ بالند و فدا و خواب یک ب اگر کوش کوش و مرغ با دودیه حادیه و چنده و اذیه
 که در علاج مطلق موسوم گشت بعد از آنجا چنده و اگر در اسیا و در اسیا که کاشک
 طبع بهر سه حقه نماید این حقه سنا و کی متغال الفدیج حلیه از هر یک و متغال
 حلیت سکنج از هر یک کشفال شکر سکه و اگر نبات شکر سفیده و متغال
 بودجه از سر متغال شیر تازه و بجا متغال روغن زیتون و متغال و اگر نبات
 روغن بادام تلخ و اگر قش و عرق سرد و پوشش و کبیر عریان و خوش بهر سه
 کلاب که در تصویرت بریزند و دستها و پاها را مالند و معده را بقوت تمام
 و آنچه از ترایقات در آنجا اندک و گشتند هر چه سیر شود و کشفش بریزند و اگر اسهال
 و چشش زیا و باشد حقه کشته و ترایقات مذکوره را با موضع تازه و آب به
 و آب سبب و آب به و آب حوز و چنده و چون افیون از ادویه سیه و کسک و کسک

ذکر

ذکر سبب آن بخیر و سبب است چنانکه افیون و اسفال ان شتر قان و زده و موثران
 و برز این سورت جمعی اعضا و خارش بدن و سر شدن و دستها و کچش
 و تا یک چشم و کشتا کلو و کسکی است و با است چون کج عرق سرد و خشک
 اعضا و خواب سکنج با فراط و بعد مطلق ندارد و بدن افیون خورده را
 هر که بخوراند و چوبند و بر اینچون خورده را هر که بخوراند و چوبند و بر اینچون
 میداد علاج اولی که کشته بقیات مذکوره و بهر ترایق نبات که در علاج
 شتر که مذکوره شد و آنچه با فیون و کسکی است و اگر کسکی است با فستق و دیگر
 حلیت جندید ستر فطرس اهل اجرا را با و و برابر مجوس اصل بقوام او که
 برشته و قدر شربت و متغال و کبیر و کدو و دیگر که و صغره و فستق و
 کدو سینه و اگر قدر افیون که خورده شده ساد و آن جندید ستر و کدو و
 مضرت آن میکند و بر اینچون جندید ستر حلیت و در بیان آب گرم فستق
 و سر را گرم داشتن و آب کشته ستر جرب حوز ایندن لازم است و سوسه و کسک
 که باشد خصوصاً افیون خورده را کله از مذکوره که آب رود **اما موسوم مله و حه**
اما موسوم مله و حه که چنده و از آنها کتاف میشود و بدانکه در کزیدن هر یک از آنها

یا یک یا سه روز شربت بخار بدین دستور الی آخر را صد درم با قند سفید و باد
 بدستور شربت بزرگ و غذا و آب و غیره الاغ که با اردو و طرف
 شب جو و قند او بدین **دستور دیگر** در غلیم هر روز که کینه از آب سینه
 و سرخه بپزند و او را بود الاغ جوان که چهار روز از زانین ان گذشته
 و چند روز از زانین سبب و او را بپزند نیز از او در بباله که از او است
 گرم که کشته بپزند بدینش روز اول ده مثقال با نبات سفید نیم مثقال
 نیکو مثقال یک مثقال بپزند و بعد از آن هر روز پنج مثقال زیاد نمایند تا چهار
 و پنج مثقال برسد و در وقت برگشتن نبات را هر روز نیم مثقال کم کنند تا یک
 مثقال برسد و بعد از آنکه از قرار پنج مثقال سه روز عاروه شود باید برگشته
 بر روز پنج مثقال از آن کم کنند تا بدین مثقال برسد و بعد از آن باز یک روز
 اول زیاد و کم باید کرد تا یک مثقال که بت چهار روز است تمام شود
 برگاه نیز اول پنج مثقال این موافقت نموده باشد تا یک یا سه روز که در منزل
 میوندند نمود و غذا درین ایام بره جلا و کم روغن طعام مرغ یک یا یک
 بره و زرد و تخم برشت یا قلیه و جلا و هر یک که موافق طبع باشد سینه

و از ترشی و خنجر و سیوه و لاجله نمایند و از شیرین کاهای شربت بجز کاه
 یک مثقال نیکو مثقال عرق پند مکت شوند خرد و تا مکن بشد باید یک
 که خرد و شود و اگر کاهای غلیظ در سده بهم پاشیده و در مثقال کفنه با نیک
 کلاب سیل نمایند یا یک مثقال از نه چیل که پیده با عرق بادین و کلاب بجز
 سیر نمایند و اگر غریبان باشد که هر طرف چاشت با چنان با نیک و لاجله
 کم شیرین و زنج و حبث با عرق یک یا یک بپزند و سینه شود و سینه
 خفیف و در وقت خرد و شود بهر است **دستور دیگر** سینه شربت و در وقت سینه
 نوشته بود دستور جوان که کاه از زانین ان گذشته و از آب سینه عاروه
 یا یک یا نصف یا کل با بویه تعلیف نموده بپزند و روز اول مقدار ده مثقال با نبات
 سفید سه مثقال سفوف نیم مثقال سفوف لسان الثور نیم مثقال نوشته و لاجله
 هر روز مقدار ده مثقال زیاد نمایند تا به هفت و مثقال برسد و بعد از آنکه از آن
 هفت و مثقال سه چهار روز عاروه شود باید برگشته هر روز مقدار ده مثقال از آن
 کم کنند تا بدین مثقال برسد و بعد از آن باز بدستور اول زیاد و کم کرده تا یک یا یک
 چهار روز عاروه شود و غذا درین ایام کشت بره طعام یک یا یک و جلا و دیاقه

و جلا و دیا مرغ با و میر نمایند و از ترش و سیدر و سوه و فاحطه نمایند و اعراض و سیدر
 بر خود راه نمایند و حرکت خفیف و نامکن باشد آب کم بزنند و طرف چایست کاهی
 با و چنان باک ببرد یا با لود و یا زرد میوانند خرد و اما اگر در درنه بطریق
 خفیف خورده شود بهتر است **دستور** **در غلبه کرم** کرم بزرگ را با سیرک
 و لکه و لوم سیرک را شل آب جال بند و نشسته کنی روز مقدار سه شغال
 چوب چیز را خورده نموده با نیم من بزنش آب با نش و لیم بکوشند و خفیف
 و کفجان کباب و طرف صبح با دو شغال نبات کرم کرده میر نمایند و طرف
 عصر بستر و نیمه آب را در عین روز شب بچیز یک سیر نمایند و غذا و طرف
 با و چنان با بستر کم کات و با لود کم شتر میزنند خورده و زرد میوانند
 و طرف شب هر طرف خورده و زرد میوانند خورده و زرد میوانند
 شود و بخت و بار الک اگر توانند با نان میوانند خورده و زرد میوانند
 احتیاط نمایند و این دستور در شب است روز و در نمایند و زرد میوانند
 سفید سفید و **حب** **صلی** کعبه تقویت معده و دفع رطوبت آن از
 دهن و نخه و زرد میوانند بسیار منفع است **صلی** در شغال نبات

بهر کرم که در بدن است
 بهر کرم که در بدن است

در غلبه کرم

بهر کرم که در بدن است
 بهر کرم که در بدن است

زرد و شغال که مفسد شغال مصحح کفغال نیز خود قادر بر کفغال نیز می باشد
 کوبیده و چینه بقره زرد بزرگ حب ساحه برش و قوت خواب دود و
 از زرد بر نه **اینها چیست** و در معده و دفع زرد که از رطوبت باشد خفیف
 پوست که مفسد شغال کرم سرخ از هر یک کفغال مصحح خود خام از هر یک
 نیز شغال با آب سیب بزنند **دستور** **در غلبه کرم** کرم بزرگ را با سیرک
 کرم شش و با لود و شغال نیز خفیف و شغال کرم کثیره لود و نبات کوبیده
 کفغال و در پنج روز خورده شود **دستور** **در غلبه کرم** کرم بزرگ را با سیرک
 و بر سر کرم یک زرد کوبیده با سفید و کرم سرخ بزنند و بر روی کاغذ یا گان
 که آتش به قیقه بچکانند **دستور** **در غلبه کرم** کرم بزرگ را با سیرک
 بزرگ که آتش به قیقه بچکانند و کثیره از آب کرم خورده و زرد میوانند
 کثیره از آب کرم خورده و زرد میوانند و کثیره از آب کرم خورده و زرد میوانند
 بجزیت قدر روغن کاه را با نش و معده نموده بعد از آن روغن کرم کرم باشد
 سه شغال سیر را در آن که از غذا درست و میان روغن کرم نموده بعد از آن
 از دهن کرم را در طوس آن روغن و سیرانه احتیاط باید و در هر روز که کرم سرخ

در غلبه کرم
 بهر کرم که در بدن است
 بهر کرم که در بدن است

دستور

نصبت **بزرگو** یک **درب** است اگر دلم را کسی با سیر کند و معده اش گران
گردد و صفرا آورد و از آن چهار غلیم خورده هر کدام را با نجوای معده اش ضعیف شود
و نا کاره اران خورده و شکم اش کند و بنده است کرده **در** **کرب** بسیار
خورد و معده را ضعیف کند و صفرا بگیرد و در هر دو ضعیف کند و پاست اندام را
درشت کند و بول منزه را باز دارد و از دلم را سیر و در وقت جفاف
ارزد کند و خولش را باز دارد و خنده که ز حالت سیر بداید **و نوبت** یا خرب
بنا بد کرد و در کرب جوع کردن را بسیار عادت کند معلوم کرد نقد جان
خود کرده است و در ضعیف سانه و قرازیون کند و معده را خشک نماید و چشم را
تا یک کلاه اندازد و از لذت بدیدد ماند و در پشت و شان بهم رسد و باها
ست اگر دلم و سر و ز و ضعیف کرد و عرق است بدیدد اید و روشنی چشم کم
گردد **آ** سخن کش باندازه است درست کند و دلم را سبک دارد و کاند زبان را
بر و دلم جانش تیز شود **آ** صفت **بزرگو** **درب** با پاک و در سبک دارد
و تن را درست کند و دلم را بکارد و کرده را قور سازه و گوش روی را سرف
گرداند و دل را روشن گرداند **آ** جلع کردن باندازه است طرازیان

و ششم میر و شصت مردم جمع بشود و تن را سبک کند و در پشت را زیاده
باشد و قلع یا دانه های نیاشته همیشه سرخ و میوه شود و هیچ
طبیعی محتاج نباشد **آ** اگر در بدن جدا که از کباب و شش بسیار
و صغیر خیزد و آب گرم در کباب بر کین چشم را زیاده و در تن راست
گرداند و آب معتدل بر کین وقت دفع بفرماید و طعام از دل کند و
وقت ۱۴ و جلک را مایه دارد و اگر در مجین **از باد و زخم** و در پنج حالت زیاده
و در وجود کران پنج اندوه عرض بر خود یکی آنکه سیر خیزد و در دهم آنکه سیر
شود که سیر آنکه سیر را که یکین چهارم که در خواب کرده گن در سران
و داخل اندر طعام در سراف شصت بر هر دوام از کباب بسیار خواب
شود و پنج در حثت بن کشند و اگر زن که باشد بل از پیش منوع با او که در
و شش زن بر چیز سنگین با حیات از تو بر باید اندر جمع شود و بن بفرماید
و اگر در حثت از دهن پنج زوال ابو زهر حکیم بپاشند در صل مردم
علاج نیر و سر از باد و رقت و کشته و بار ترک خردن انون که و است پاشند
و آرد مسکه و مسکه بسیار دارد و غفران پنج مثقال فلفل سفید سه مثقال زعفران

بجز این که این را که میسر آید می باشد و باید بیشتر که در ابتدا اندک اندک برودند
 و بعد به ریح و اوان بر وقت آن بود که طبعی میسر که با او گذشت و بهتر است بیشتر خوردن
 اندک کرد که با او است که با او طبعی در حرکت سردی است روشن نگذار و چنانکه
 او را به ریح معقول و سازد هر روز دو نوبت در نوبت و شب یک نوبت طبعی از قنداق
 و بعد باز گذشت و چنانکه در وقت او را خشک سازد که با او است که او را
 باید و با اعضاء او را صحت بول بوز و در حین بول کردن و ن قنداق افشان
 رو و ده ناف را حسیط باید کرد تا از او گرفت زسد و اما در هر چه باید
 با او سازد و باید هر چه در ده چوبه و با او میگوید و اما بیشتر که در پیش آن بود
 بیست بعد از صراف او اندک سر بر یا عید اب یا سوز و خشک کنی یا کمتر که بیشتر
 و بعد روغن دیگر که از او در صند که هر روز است او را با آب یا تر بزنید یا که روزی
 و در سر او در روز یا پنج روز و لیکن در هر گرم بعد خشک سازد و روغن جرب گشته
 به قنداق یا به به بنده و در حین غسل حتی تا کند که آب در گوش و زرد و درین فصل
 از او در تا قبل از نه مناسب بود و اگر آب بنکرون در ترنجبین و جله و امثال آنها بهتر بود
 و بعد چوب هر چه یک نوبت غسل صاف معتدل است و این تمدن ترنیر از او را

باید و با اعضاء او را صحت بول بوز و در حین بول کردن و ن قنداق افشان
 رو و ده ناف را حسیط باید کرد تا از او گرفت زسد و اما در هر چه باید
 با او سازد و باید هر چه در ده چوبه و با او میگوید و اما بیشتر که در پیش آن بود
 بیست بعد از صراف او اندک سر بر یا عید اب یا سوز و خشک کنی یا کمتر که بیشتر
 و بعد روغن دیگر که از او در صند که هر روز است او را با آب یا تر بزنید یا که روزی
 و در سر او در روز یا پنج روز و لیکن در هر گرم بعد خشک سازد و روغن جرب گشته
 به قنداق یا به به بنده و در حین غسل حتی تا کند که آب در گوش و زرد و درین فصل
 از او در تا قبل از نه مناسب بود و اگر آب بنکرون در ترنجبین و جله و امثال آنها بهتر بود
 و بعد چوب هر چه یک نوبت غسل صاف معتدل است و این تمدن ترنیر از او را

بجز این که این را که میسر آید می باشد و باید بیشتر که در ابتدا اندک اندک برودند
 و بعد به ریح و اوان بر وقت آن بود که طبعی میسر که با او گذشت و بهتر است بیشتر خوردن
 اندک کرد که با او است که با او طبعی در حرکت سردی است روشن نگذار و چنانکه
 او را به ریح معقول و سازد هر روز دو نوبت در نوبت و شب یک نوبت طبعی از قنداق
 و بعد باز گذشت و چنانکه در وقت او را خشک سازد که با او است که او را
 باید و با اعضاء او را صحت بول بوز و در حین بول کردن و ن قنداق افشان
 رو و ده ناف را حسیط باید کرد تا از او گرفت زسد و اما در هر چه باید
 با او سازد و باید هر چه در ده چوبه و با او میگوید و اما بیشتر که در پیش آن بود
 بیست بعد از صراف او اندک سر بر یا عید اب یا سوز و خشک کنی یا کمتر که بیشتر
 و بعد روغن دیگر که از او در صند که هر روز است او را با آب یا تر بزنید یا که روزی
 و در سر او در روز یا پنج روز و لیکن در هر گرم بعد خشک سازد و روغن جرب گشته
 به قنداق یا به به بنده و در حین غسل حتی تا کند که آب در گوش و زرد و درین فصل
 از او در تا قبل از نه مناسب بود و اگر آب بنکرون در ترنجبین و جله و امثال آنها بهتر بود
 و بعد چوب هر چه یک نوبت غسل صاف معتدل است و این تمدن ترنیر از او را



[illegible]

بر پشت او زنده بپشت اینان و دفع مضرات و بپاک کردن پیش ایشان لازم بود زیرا
که بزرگ اند و در تزیین ایشان کفایت میرسد **ماده** نیز در این بطلان اراد
است پس از کمال این کلمه مضرب بود زیرا که قدر کمال این عجم باشد این را قوت بهیچ
نباشد که با المة بچرخد و قدر از نیز بازگشت این که بزرگ از اغذیه ستاد و این
او با بود و در کفش تدریج کم کم از نیز باز دارد که غصه بخورد و غصه بکشد و
کاهی بپا بر آید که کاه خیزد و بیاید تا از نیز بر آید است غرض که
بچرخد و در استخوان دارد و شب اعتدال از بپا بر آید و در آن کلام از صدها او
مکذوب نگاه خواب کند بچرخد خواب تشنه شود و در آب دهند اگر از نیز
بپا بر آید خرد بهتر باشد تا بپا بر آید اگر از نیز بپا بر آید
و در جلد و تابان در میان بدست اگر از نیز بپا بر آید و از نیز بپا بر آید
عطش بر است و در بچرخد و آب بپا بر آید و آب بپا بر آید و آب بپا بر آید
و نیز در خرد و در بپا بر آید و در بپا بر آید و در بپا بر آید و در بپا بر آید
و در این را در بپا بر آید و در بپا بر آید و در بپا بر آید و در بپا بر آید
و در بپا بر آید و در بپا بر آید و در بپا بر آید و در بپا بر آید و در بپا بر آید

۱۰۰

فناج هم میگوید و آنچه با سبب و غیره و اینست خضر که فرماید و باید که خضر را
سر او خاندند و دیگر در میان آنست در سر که کباب خضر کرده آن خضر
کرون هفت تنک نظایان نافع ایکه و بشهادت و بار او بخاندند و در میان
روز او را در دوخ کا و سر و تن نند و او را با این شستن میگوید و اگر در
رشتن از شیر باز گیرند باید خدایا که مکر کرده و ندیده و کم قایت و بند و از هر
خاز و سر و کرده و آب بحث سر و تن باید کرد و دیگر در پنج خدایا میگوید و از پنجن
بار سه و کشت طیف و نان سیده و آب شده و نه و از نو که در کانه و نه و نماز پنج
و غیره و اشفا شود و کوب و او در در میان از شیرین و کوب شیرین و او را در
مناب است و هرگاه در طیف خضر فرماید بگوید و خدایا که بعضی و بند و با طیف
و قایت با حلق این که لو که باید کرد و سر او را حسن خصوص آنچه او را شول
دار و خصوص تفریح لبها و از و دین منع نباید کرد که در افراط و عرق
و از خندان و در سر و قلب منع باید کردن تا از آنست قصد عضو و
و حرارت محفوظ باشد و از هر چه تقویت معده و سبب هت تقویت دل
و در شریک اس و دوخ و دوا با و امثال اینها هت لشکن حرارت

بقدر این که بخار و باور یک دانه و کما هو جهته بتدریج در ترتیب رواج این
 تا اجله که کما هر سنه است و نیز در گرم و خشک مطلق ضرر دارد و ضرر به دندان
 حتی پاک است که در وقت و شدت این ملائم بود و حکم جاریست باید که
 باویان و اندک شکر کوفته کما هر سنه این حوزا این حد بهین مغذیات
 نافع این و باید که در علاج مرض که کما از هر چه بر طبع این خفیف و لطیف
 شود حد و جب درنده و مخصوص ندر بر قوتی زیرا که مزاج این در غایت
 نزاکت است و از اول تا اواخر مضرت بسیار نمایند و نیزه حاره را در حله
 حال مرضه بیشتر کند و بسیار از این مزاج این علاج مرضه و عادت نیز فقط
 بر طرف میوه تا اجله تجرب پیوسته و علاج مرض این بدین نوع بود **ناید** که اگر چه
 لاجرم و خفیف باشد کم تره را با کباب و آبله و گوشت به خوردن و تر و تر کرد
 و جزی است و با کما در صرع و حقیق بود که تشنج که از طفلان و بعضی از
 و بیشتر طفلان این را باید که و اگر از آنجا و حوضه افتد و از هر چه
 بنم اند و داغ و بعضی از آن بعد از تو تر آیم و بعضی آن گویند و اگر که تا که این
 مرض در طفلان است و بیشتر باشد و بیشتر اوقات عراض این

باشد

نخیه و گویند کسی که این مرض در طفلان است و بیشتر اوقات و یکبار است
 و اگر اوقات دیگر شود و در حین حلت بان و **و علی** که نه سه و چند به سر و
 برابر و نیکو با هم می کنند و معتد است به این در آب یا شیر رسته کز آنند و باید که
 مرضه از رشتها و اغذیه با و اگر در زیر فرا دور باشد و اگر آن بود که از یک
 و از سه بار و نه کند و در این کما در علاج با هم تر باید که این تا مرض منکلف
 و بسیار است که معتد در علاج کرد و این حکم سکنات صفرا و صفات مناسب آن
 باید و او و آنچه با آن می نماید بود و در پیغمبر بودیم که این طفل این مرض از سر
 و بیشتر کم که در کما و در حوضه را بشن سرخ کرده و نزدیک میان دو ابرو را در
 داغ نهادند و چون مرض در پیش آن بپوش آمدند و یکبار است و بیشتر
 و غیر آن هم داغ می کنند و پیغمبر باشد و چند بودند که در صفه خرد و کما در
 و بسیار و باید که لغایت میانه است و نیزه را به خرد کردن نیک تا در کما در آب
 صند کرده و او را با آن می نماید تا که در کما در این مرض را قوت و حرکت بیشتر
 مزاج و این چه طفل را که این مرض کرده است باشد و نیزه داغ آن معلوم
 شده باشد و تا که طفلان مندر بود و او را به آب و به حوضه باید و باید این

[illegible]

بدان تخلص نماید که گشت نیست و نه اندام از کوشش و پیر مرغ و بد آن نرم دارند
و گشت بر آن تمام بر آن پخته باشد و در آن غشیه بادام با یک نیم گرم در کوشش
و بپزند از انجابت حسن با درخت بادام یا درخت شست خلط کرده و طبع با و
و شست بر سر او بچین و در کوشش گرم میزد و در خاص آورده اند که آب یک از انجابت
بکند آب یک از آن نزدیک پیش است و در انجابت و در غشیه تعلیق کند
و اند آن روز و بر آید و چشم بر آن بر آن که که بندند و در آن آب یک از
و اگر با درخت صوفی در بار چند پوست کبره بر آید و از هر که که بندند صغیر آید و
اب صغیر و در آن نیز از کبره که بندند که و در آنش بر نیاید و باشد بیدر و
رنگ و در آن بر آید **در غشیه** آب یک از بچه که گشت هر صبح با
بندند و سیئه او را چرب نمایند و نگه سازند و بیانات حق کرده و در
در صغیر صغیر که در آن است و یک از آن و حبه و بند و شنبلیله و نیز بچین این
نیز بر نبات خوب بود و چهار پنج سال را بوقت بخت خواب مقدار باطله از کوشش
و در غشیه و دفعه علی که در غشیه که گویند که در و در صغیر فراخ میکند شست از
است و شست بر آید که بسیار دیدم نه و در واقع نه در غشیه شسته تدریج

از باسراو کند و باب دهن ترک در در سبب تر است باینکه بر فوق بر طرف
شست و در روز نهم به ستر اندازد و بستر کند و در نهم و چو
بند بر سبب تر است به نفع ایستاده و ستر که و کباب ستر کرده و فوق قرار
درغ کند آنچه از پا جزون چنان ستر کند اسب و ستر به جزون نافع است
باب کردن بول در ستر کردن سبب تر است از نوزاد و در ستر شش و در ستر بینه
بیا سترند و بگویند وی دهند بر کز بول و جواب کند ایضا که متعال و سبب است بکمان
و آب شسته بگرد گوشت دهند در سبب جواب بول است ایضا بجز سبب
کشیتر خشک بایک متعال شست بگرد و در سبب جواب بول کند **و غرض از سبب**
بجز سبب ان سنگ و یک شانه و یک یک کرده بود و علاج است که در سبب
بر زمار کرده او ببالند و در اعلی او بچکانند و از غده آبی نوزاد سنگ مضمون
در بعضی را صند فرمایند و حجر الیود باب سوده و قلی از کافور جان بیا
و در بول از کافور سسته و بگویند چنانچه و همچنین برک دی و بچ برک
خضر و برک و بچ خوشتر و بچ خوشتر ببا بونه بگویم که در
اسب بسیار بچوشند و درین باران شسته و باید که غرض کنند

بود و در اسب بار بکرمی بیل و درین چو نشیند است ناف و کلاه
او باشد و در شانه روز ستر و سبب تر است نوزاد که آب سرد
شود و دیگر بار کرم کند و بعد از آن وقت او را بر نوبت خشک میکند و در
نوزاد ستر مذکور میماند و نمیدانست ستر ستر که و یک کلاه بر سر ستر
بجوانند نافع است و بچیل اندر نهادن و چکانیدن هم نافع بود و چون
وقت بشته دارد بسیار تر از این از آن است و او را و اگر ستر بچ
بر و در ستر بچ بر این سبب تر است و بر زمار کرده او طلا کند
مفید بود و اگر از ان سنگ بریزند و اگر چرخه یک کلاه بر سر زمار کرده
بچوشند و درین باران آب شسته نافع است و غذا اما چچ
مناسب است غیر محروم و اما محروم از روین باران قلیت کرده با سبب
بکوشت خروس و اگر کوشت عک یک کلاه دران بچوشند نافع بود و ستر
بر ستر مضمون که این غذا خورده انحصار نماید و اگر بچوشند آب را سبب تر است
از بکوشش بچ و درین در یک ستر بول سبب و دیگر بود و علاج ان در بکوشش
نه کرد است که بچهر که مناسب بود علاج کرم ستر از موم و خا

و در تابستان غذا را سرد و در زمستان غذا را گرم و در بهار و خزان
 معتدل و در آفتاب و طعم خورده از طعم مرطوب که معتدل باشد و باید کرد
 هر روز در روز سه بار طعام خورد اول روز با غذا و شب با کاه و در روز
 دوم بعد از آنکه شست و شست روز که شست باشد تا شست طعام
 نشود و در آن شب طعام نخورد که شست با حال که حد لازم نیاید صفت شراب
 حلال که میز میخورد و طعم پاکیزه و خوش و در خور و در آن شب شراب
 چه نکند آب از سر و سر که زرد و سر به زرد که اگر زرد است باشد و اگر
 تابستان باشد بکشد زرد و اگر آب بدان باشد بهتر باشد و در آن میز را
 بیفتد و در آب او را حاف کن و دیگر با در یک و در یک و در یک و در یک
 تا با غذا و چنانچه در یک و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک
 حاضر در سر کن و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک
 نباید از آن و این او را کوبیده و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک
 اندازد و صفت او را و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک
 خام و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک

و در آن وقت که بکشد و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک
 او را و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک
 و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک
 پس این میز و حضرت الله تعالی در روز را از اوج بار و در روز و در یک
 و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک
 که حفظ صحت کرده باشد و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک
 اول بجای دست راست بعد از آن که بکشد و در دست چپ که در زمین
 دست راست خیز و نشستن در یک و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک
 و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک
 بیدار شود و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک
 شک میزد و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک
 و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک
 سوخته و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک
 به هم بکشد و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک و در یک

حالت اول تا بازدهی که وقت خفته خون است در بدن
 و آن طراخه دراز است نیم از سر و پنج کی تا پشت
 ساق که وقت حلم و علم و نظر کردن در کارها و جواب امور وقت
 بر حقایق و وقایع احوال و بیج و مبدا و معاد و وقت خلبه
 و است چهارم از پشت سال است تا اخر عمر وقت بنم و بنگام و غیره
 و هم است دین حالت نقصان وقت و وقت کلبه خول نقصان و ناب
 خطا است و در وقت پیر معايط فرموده مشرفه و حجت چون خون کم
 شود که از خنده حجت از دوازدهم ماه باید که تا پانزدهم و در غرض
 مدت خون کم نماید که در وقت سر زدن یک اکر بخورند و نقصان باشد خون
 در زمانه خون نیز در زیاده و خنده و حجت معتدله وقت و یک بر هر وقت
 و سن به آنکه بخورند حجت بر قیاس هر اسب که در اند و بخورند که آن بود چشم
 و در و دندان را سود دهد و بخورند و نیز زنج بود در دندان را سود دهد و چون
 در زیر زنج بود در دندان را ثبات میدهد باشد و اگر برش نه بود و نقصان را
 دفع کند و اگر برصاق بود اسقا را بسوزد و در در که و مشا را سود دارد و چون

در وقت خواب و بیداری و در وقت خفتن و بیدار شدن و در وقت خوردن و آشامیدن و در وقت پوشیدن و در وقت تنهایی و در وقت اجتماع و در وقت تنهایی و در وقت اجتماع

خون را بکنند و در وقت دفع کند و شرط حجت آن بود که پیش از حجت آن
 موضع را نیک ببالند و چند آن مشینه را بر آن نهند که سرخ گردد و خون بر آن
 موضع بماند و بخین موضع خنده را بعد از دفع و خون بماند و بر سر آن
 گوشت کمر بود و بعد از خنده و حجت و دوازده ساعت بر پیر نماید که روزی
 خنده باید بواسطه باشد و بماند بچند دوازده بجایم نماید و رفت
 و بعد از خنده و حجت قدری ترایق اگر باید خورد اگر خنده رستن بود
 اندک سبکین باید خورد اگر تابستان بود و غیر این شرطها که اگر
 از آنکه و حجت و در بر سر خنده و موقوف مانده و بعد از خنده طعام ننهند و بخورند
 که هم که در خنده و حجت بود و در رستن بعد از حجت و حجت است که اگر
 شش ح ۱۱۱۱ شد قدر بخورد و قدر در خون کوفه مال داب گم بر سر بخورد
 آستان بعد از حجت سبک خور و در خون بنفشه با کباب و کافور با میوه و بر رستن با کافور و حجت
 که در حجت این طعام قلع او که و با سبک خور و حجت کردن باب
 سرد بعد از خوردن و می تازه قلع او که و بر خوردن آنچه حاد است بخورند
 برین پیش او و خوردن آب سرد بعد از شیرینی و طعام گرم و نه از آن

در وقت خواب و بیداری و در وقت خفتن و بیدار شدن و در وقت خوردن و آشامیدن و در وقت پوشیدن و در وقت تنهایی و در وقت اجتماع و در وقت تنهایی و در وقت اجتماع

و بسیار خردان گوشت نکاو گوشت جوان بر سر اعتدال پخت نمودن
آوردن و در آن حضرت داشت و تربط بر ارد و صغیر و نهان بیدار شود و خواهر
روز پنج کف اب گرم تناول کن یا بر سر نیزه اندازد و سر این کردی و در آب
سرد در حمام خردان بر میزند و فایده بسیار دارد و طبیعت را تازه دارد و اعتدال
و فصول و عقوبات و دفع کینه باطن را کشیش و دفع هر را از ایشان و پاکیزگی
و به هر که خواهد که در لشکره ادر بخیر می بیند باید و صاف بود باید که نفس کشد
هر که خواهد حفظش زیاده نکند باید هر روز نذر بر بخشد و در ده باب بگین و صحت
بابات گوید و خردان مسند ان بانان خطرات را بر کند هر که خواهد از درد گوشت
ایمن باشد وقت حشش سوراخ گوشت بر پیشانی یا بر جبهه حکم کند هر که خواهد فایده
تجربه بسیار شود و در چینه بنی بگوید هر که خواهد در درختان از زخم امین گردد باید
روز سه یا هفت روز تناول کند و حبس نمودن اصل خردان در همه وقت امین گوید
از زخم کام و اگر نه اصل خردان و نیز همین فایده دارد و در تابستان این کینه
از خیار خردان و در افسان بستن چغندر باید که هر که از درد و تشنه و دلایل
زیاد در درختان فایده خواهد کرد هر که خواهد و در باد او سگ خیز و طعام و شراب

4

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the manuscript's content, written in a cursive style.

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page, written on aged, yellowed paper.

[illegible][illegible]

مجلس ۱۰۰

فصل در تریاق فداقی

تریاق کبر در اتر تریاق فاروق و تریاق اکبر و تریاق اوی نامند و اندر
 ماخس قدیم تألیف نموده و بعد از هزار و صد و پنجاه سال اندر ماخس نامگیل
 ان و اجزای آن نموده و اجزای آن بهشت رسیده و بنابر قرائن و جان کویس
 و جود عالم نموده و ان حب الفار و شیش جیاد صطک و مقدر و جود لبان و
 عود هند و انبوتون و انش و کوبکچان و پنج کبر است و شیش ترین کوبکچان
 حضور صا داخل کردن حب الفار را و شفت جز و دیگر مع حب الفار و اقراس
 و زان ان که شیش ترین نهکست مذکور نموده و متاخرین این شفت جز و دیگر
 هند و انبوتون و انش و کوبکچان و پنج کبر صطک و قتل ازق است داخل کرده
 و هر یک تفرد نموده اند و در ازان بعضی تغییر داده اند و مرحوم حکیم بایزید
 و حاشا ان شفت و سر جز و دیگر شراب عرق کله و دیگر عمل حاشا نموده
 و تغییر اوزان و تبدیل بعضی منجرات که از نسخه ان معفو ظاهر میگردد و تریاق اکبر
 نامی سال وی اطرا است مثل سن جان و نامشست سال مثل سن که کوبکچان
 مثل سن بر مردان کند صحت است و بعد از انش نروده ماه نباید استعمال

نمود

نمود و اگر بعد از شفت سال حکم سن اطفال دارد استعمال کند بهتر است
 و باید جنب و بعضی سن خردن ان کند سه و دو مدلول و بعضی سن
 و عرق و با از صبح سوم و پنجم صبح و بعضی صفت اخلاط و افع ان و منج
 و منوم و منق و حادب و کله و منج و حادب است و طریق سن
 استعمال و قدر شرفش کوبکچان بر سر اند که میگوید اما صحت ان جنب است
 که بعضی در اسسند منق نموده داده درین حد ان که تریاق بقدر بقا
 به بند و اگر در حال منع هر سه ناید خوب است و به ستر حیوان پس اگر
 از تریاق به بند و بعد از ان که انرا از اکبر و رنر در ان از کند و به ستر
 خردس و حیوان و دیگر را و در قبال داده بعد از ان که تریاق به بند حیوان
 نمیرد و به ستر ادا و به ستر نماید و به ستر در دهن انرا و مار کند انرا
 کند اما طریق استعمال و قدر شرفش به ستر انرا در دهن سوم نیک
 بند تا یکسال باید داد و در شرفشست سال را از یکدست سه استعمال نموده
 سه قه و صفت سوم و در که در شرفشست به ستر و در ارض نباید استعمال نمود
 و اگر کند بقدر شرفشست به ستر است و به ستر در دهن و شرفشست و فایده و

تشنج و احتیاج و سرع در نعیم بعد از تغذیه با آب و الودع بقدر بند قنایم شال
 و تا چه روزی بان سوط نماند و طراکت و جهت احتیاج رحم و خراج جنین مرده
 یک با قنای با مطبوخ سداب شکطراشع و مثال آن جهت جهت
 که نماند و نعیم شال تا و شغال با شراب یا مطبوخ و جهت در ستر مثل ازین
 و در سرج از نعیم شغال تا نیک شال یا نیک شال او قی سرکه و جهت کزین سک و در
 و مثال آن از یک شغال و زیاده از آن با فاکتر سرطان نه روز و جهت جهت
 نیمه با شراب و جهت زیب و جهت نیم شغال با سرکه و در و جهت با سرکه
 و جهت سرکه و در و سینه و با یک تر سبیل و جهت نعیم سداب و سداب و در
 باب زهر و جهت جمع بکر بقدر بند قنایم شغال با شراب مخرج یا آب و جهت ازین تنها
 بارده و در آنک تا نیم شغال باب گرم و جهت شال با قدر سر معتد از رقی و جهت
 قوی با طنج را زیاده و کزین در رقی و در سداب و جهت سداب و جهت سداب
 و جهت استفا و اعراض جگر با او و جهت مخصوصه آن بقدر یک یا یک تا در آنک و در آنک
 آن تا یک شغال و جهت نعیم شغال تا چهار و در آنک و در رقی که در آب جهت جهت
 و اسهال نعیم شغال با ساق و آب به و جهت سداب و در آنک و در آنک و در آنک

با طنج کزین و در او را م بنز و در البول تا نیم شغال اسکنجین خضاب و جهت کزین
 و جهت رقیه یک با قنای با طنج و جهت جهت سبز یک با قنای با اسکنجین
 و جهت گرم معد و تا نیم شغال با حل و جهت یک از امر آن بارده و در آنک
 مخصوصه آن است شغال تا نیم صفت ساجن آن چون کزین از اجزا و درین
 و در سیت کزین و در آنک به نیم سداب و جهت جهت سداب و جهت سداب
 که همیشه از رقی م را در و الیام و در سداب و جهت سداب و جهت سداب
 جهت خرم و در آنک به نیم سداب و جهت جهت سداب و جهت سداب
 معد و راقوت و در و طنج را قوی که در آنک و طنج را نرم که در آنک و در سداب و جهت سداب
 نیز که در آنک و سداب را در آنک و در آنک و در آنک و در آنک و در آنک
 با زنده اما طنج را ساجن را کزین و در آنک و در آنک و در آنک و در آنک
 و در سداب و جهت آن آب بر سر آن که در آنک و در آنک و در آنک و در آنک
 بر سر آن که در آنک و جهت آب و جهت سداب و جهت سداب و جهت سداب
 پوست از آن که در آنک و در آنک و در آنک و در آنک و در آنک و در آنک
 معتد نیم کزین و در آنک و در آنک و در آنک و در آنک و در آنک و در آنک

بجستوان از علامت است که همه سنگها را بکیرا آتاسی یا الاس
 اورا بکیر و دیگر از شاهر که اورا باشد هیچ باهر باشد و از همه جا هر که آن تر
 بود و در آتش پایدار بود **خاصیت** او اگر با خود دارد از طحال این باشد
 اگر در او دما گیرند در اوقات و در فرج اگر زخم داند و در ریه و در شکم
 و هر که با خود دارد در چشم خنجرین کرده و در جگر هر اوقات و در مریست
 باز دارد و خواص آن که حرارت خنجر را ببرد **کنی زرد** به آنکه
 زرد را انواع بسیار است از همه بزرگ است و بزرگ در حوضت و در بزرگ
 و صاف بود و مروج علامت او است که زرد شکسته شود و بزرگ شود
 و طاعت آتش ندارد و بزرگ خنجر دانه بود و طاعت او هر که وقت زرد و بزرگ
 که بکیرم بخانه دنیا آرد و در سرش و در دست دنیا و بزرگش هزار دنیا آرد
 و زرد و بزرگش سنگ که بزرگ و محض باشد به سر او و در مریست **خاصیت**
 هر که با خود دارد از صرع این باشد و در صحن دل را فرج و در هر که زرد
 گوشت از هر که هر که او باشد این باشد پس از آنکه در گوشت و پوست
 در شکم بود و در مریست صحنه نان باشد یا بزرگ و اگر چه بزرگ و خنجر دانه که شود

این چنانکه در متن مذکور است که در هر حال طاعت سنگها را بکیرا آتاسی یا الاس
 و در هر که با خود دارد در چشم خنجرین کرده و در جگر هر اوقات و در مریست
 باز دارد و خواص آن که حرارت خنجر را ببرد **کنی زرد** به آنکه
 زرد را انواع بسیار است از همه بزرگ است و بزرگ در حوضت و در بزرگ
 و صاف بود و مروج علامت او است که زرد شکسته شود و بزرگ شود
 و طاعت آتش ندارد و بزرگ خنجر دانه بود و طاعت او هر که وقت زرد و بزرگ
 که بکیرم بخانه دنیا آرد و در سرش و در دست دنیا و بزرگش هزار دنیا آرد
 و زرد و بزرگش سنگ که بزرگ و محض باشد به سر او و در مریست **خاصیت**
 هر که با خود دارد از صرع این باشد و در صحن دل را فرج و در هر که زرد
 گوشت از هر که هر که او باشد این باشد پس از آنکه در گوشت و پوست
 در شکم بود و در مریست صحنه نان باشد یا بزرگ و اگر چه بزرگ و خنجر دانه که شود

کنی

کنی زرد به آنکه در حوضت و در بزرگ
 و صاف بود و مروج علامت او است که زرد شکسته شود و بزرگ شود
 و طاعت آتش ندارد و بزرگ خنجر دانه بود و طاعت او هر که وقت زرد و بزرگ
 که بکیرم بخانه دنیا آرد و در سرش و در دست دنیا و بزرگش هزار دنیا آرد
 و زرد و بزرگش سنگ که بزرگ و محض باشد به سر او و در مریست **خاصیت**
 هر که با خود دارد از صرع این باشد و در صحن دل را فرج و در هر که زرد
 گوشت از هر که هر که او باشد این باشد پس از آنکه در گوشت و پوست
 در شکم بود و در مریست صحنه نان باشد یا بزرگ و اگر چه بزرگ و خنجر دانه که شود

کنی زرد به آنکه در حوضت و در بزرگ
 و صاف بود و مروج علامت او است که زرد شکسته شود و بزرگ شود
 و طاعت آتش ندارد و بزرگ خنجر دانه بود و طاعت او هر که وقت زرد و بزرگ
 که بکیرم بخانه دنیا آرد و در سرش و در دست دنیا و بزرگش هزار دنیا آرد
 و زرد و بزرگش سنگ که بزرگ و محض باشد به سر او و در مریست **خاصیت**
 هر که با خود دارد از صرع این باشد و در صحن دل را فرج و در هر که زرد
 گوشت از هر که هر که او باشد این باشد پس از آنکه در گوشت و پوست
 در شکم بود و در مریست صحنه نان باشد یا بزرگ و اگر چه بزرگ و خنجر دانه که شود

و چون در این زمین ملک نیست اما غیر آنهاست این طایفه از امامان است
 که در رحمت رب است امام رضا علیه السلام چندی هم فرمود که من حقین زود که نفس کش
 است اما الله لا قوة الا بالله استغفر الله باشد و برادر دگر او هم محمد و نفس
 کرده باشد با خود داشته باشد این می باید از شر در زمان و راه زمان و برای سستی
 و تا تر است **و اگر** نفس کش محمد بنی اله باشد ولی الله باشد خدا او را از هر
 گناه دارد **کشت را نذر لا جوره** چه آنکه سعد بن لا جوره را که بهشت ن است
 و آنچه در دنیا که تر بود فقط در زود خوش باشد و در بهشتی بود و در آن لا جوره
 شسته بهتر بود و صاحب بی نیازی را که کسی را که خواب باشد منت است
 و در دگر را سود دارد و چون قدر از آن بخورد اگر بکردن آب بنده در دگر
کشت را نذر چه آنکه چشم خنده بسیار بنشیند و بهترین بیانات که دیدم بسیار باشد
بیعت هر که چشم بخورد و از حق این باشد و در چشم من قبول باشد
 این رنگ خاصیت عظیم را بسیار است **کشت را نذر** چه آنکه سعد بن بلور درین
 کثیر است و آن بخت است چو رنگ خاصیت او اگر او را بنید و وقت در
 و در جهل و دهن غناف بود و بیشتر است و او را از وی س زنده هر که بخواهد

خوب

حاجب بویید زنده و اگر در دنیا بگردد کشت را نذر **کشت را نذر** که بهتر است
 است که زود بختان بود و او در بی است که به دنیا نرود یک است در وقت
 معین سوچ بکند را نذر و در وی نفس عظیم است اگر کسی را سهل بود و کبر باشد
 در بخت کند تا بخورد سود دارد و شکم را بنده و اگر او را باشد که زنده و در وی
 بسیار نذر بر جراتها جائه سود دارد **کشت را نذر** چنانچه که سخن درین است و چنانچه
 شک سعد از آن س و بیادت از وی حکم تربیت و او با نعت است و بعد کشته
 رنگ بر سر رخ بخت رنگه و استین او یکوت و کلا کشته اند که هر که خزع با خود
 اند و بکین باشد اگر بکردن نذر آب از دهن بسیار **کشت را نذر** که نذر
 سکیت رنگ بسیار در دنیا هم امجد اگر صاحب یرقان با خود دارد و یرقان از وی زایل
 شود و طریق حشر کردن او است که کشتیان بر سوزک یا سوزکی یا طبعه و بجز او را
 زنده کند تا نذر او برود این رنگ بسیار در دگرین کچر خود بنده از را برود از آن رنگ
 یرقان است **کشت را نذر** که کشتاب رنگه کشتاب در وقت ولادت با خود
 حشر است و در آن س که بنده نذر و در جفت کشت و نذر است ان رنگ بسیار
 در پیش خود بنده نذر و در بر جفته نذران **خاصیت وی است** که نذر

نذر کشت را نذر
 کشت را نذر
 کشت را نذر

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

عقد بیست و نهم در بیان احوال و عیال
و در شرح حال و کرامت و مناقب
و در بیان احوال و عیال و در بیان
و در بیان احوال و عیال و در بیان

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

فصل در بیان احوال و حاله کائنات
در این کتاب

